

# به پیش!

سیاسی - خبری

دوشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۶، ۱۷ مارس ۲۰۰۸

هر دو هفته يك بار منتشر میشود

شماره ۲۹

اتحاد سوسیالیستی کارگری

## بحران های اجتماعی پیش رونده و صعود مقاومت ناپذیر مبارزات و جنبش کارگری

(ادامه از شماره قبلی)

صفحه ۱۰

نیروی غیرسیاسی حفظ می کنند. این دوراهی مقابل نیروهای لیبرال (شامل سوسیال دموکرات) ایران است که هم اکنون خطوط اصلی آن در واکنش های متنوع جریانات لیبرال و سوسیال دموکرات نسبت به خود انتخابات ترسیم شده است. پیش از بررسی موقعیت کنونی لیبرال ها، نگاهی می اندازیم به سیر لیبرالیسم از آغاز عروج دوم خرداد تا مقطع انتخابات مجلس هشتم.

بقیه در صفحه ۲

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

ایرج آذرین

نتیجه انتخابات مجلس هشتم پیشاپیش روشن است. این انتخابات حتی دیگر عرصه رقابت احزاب "خودی" و جناح های رژیم اسلامی هم نیست. احزاب دوم خرداد در کمتر از نیمی از حوزه ها صلاحیت معرفی کاندیدا یافته اند و حداکثر سهم آنها از کرسی های مجلس زیر 20 درصد تعیین شده است. در شرایطی که به حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حتی اجازه نداده اند تا از شرکت در چنین انتخاباتی اعلام انصراف کنند، طبیعی است که هیچکس از میان اصلاح طلبان حکومتی اکنون ادعا نکند که گذار تدریجی به دموکراسی با مشارکت

تداوم انقلاب و شوراهایش اما، ضد انقلاب زخم خورده سرمایه با تکیه بریکی از هارترین رژیمهای موجود جوامع بشری سر انقلاب را برید، شوراهایش را تار و مار کرد و برای از نا انداختنش سپاهترین برکهای تاریخ را بنام خود ثبت کرد. سازمان دادن جوخه های بگیر و ببند، ترورو کشتار، برپا کردن زندان و چوبه های دار، اعدامهای دسته جمعی، راه انداختن و دامن زدن به جنگ تنها نمونه های انگشت شماران بود با این حال اما مبارزه کارگران محو نشد.

باتغییرات سیاست جهانی سرمایه، در ایران نیز جریان اصلاح طلبی در انطباق با آن عروج کرد و گفتمان لیبرالیستی فضای جامعه را پر کرد. کارگران و جامعه دولت اصلاح طلب خاتمی را هم تجربه کردند و عملکرد ضد کارگری آن را با منافع خویش محک زدند. مبارزه کارگران وارد فازی دیگر شد، نگاهها در جامعه فقط به یک طرف، لیبرالیسم، نچرخید و در مقابل رژیم، دولت و کارفرماها، وزش اعتراضات

بقیه در صفحه ۱۳

## هراس و وحشت سرمایه از چیست؟

شروین رها - اسفند 86

چهار سال پس از کشتار کارگران خاتون آباد، کارگران شرکت کننده در مراسم روز کارگر شهر سندانج به ضربات شلاق و جریمه نقدی محکوم میشوند. محمود صالحی با شرایط بسیار وخیم جسمی و منصور اسانلو با داشتن ناراحتی چشمی در زندان بسر میبرند. دانشجویان چپ و آزادیخواه با شکنجه و بلاتکلیفی در بازداشت نگه داشته شده اند. این همه وحشیگری برای چیست، هراس و وحشت سرمایه در ایران از چیست؟

در جریان سرنوینی رژیم شاه، کارگران که نقش اصلی را در آن به عهده داشتند در کارخانه، کارگاه و مراکز صنعتی، شوراهای خویش را تشکیل دادند تا بوسیله آن بتوانند منافع جمعی خویش را در مقابل تعرض کارفرماها حفاظت کنند. در مقابل

پیش بسوی ایجاد تشکلهای کارگری به نیروی خود کارگران!

عمومی آزادی و دموکراسی را برآورده خواهد کرد. اینکه چرا و چگونه حمایت از اصلاحات حکومتی، که آشکارا ادعایی فراتر از جمهوری اسلامی اصلاح شده نداشت، می توانست به تحقق دموکراسی لیبرالی بیانجامد البته پرسشی بود که لیبرال ها پاسخی برایش نداشتند. اصطلاحات دهان پُرکنی چون "دموکراتیزاسیون" و "گذار از سنت به

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

مرور خیلی کوتاهی بر یک دهه:

مدرنیته" ممکن بود برای مدتی برخی روشنفکران را مشغول کند، اما جای خالی یک نقشه سیاسی روشن و معقول را پر نمی کرد.

عروج لیبرالیسم در صحنه سیاست ایران مولود دوم خرداد بود. ماتریال فکری و انسانی و تشکیلاتی این لیبرالیسم (شامل گرایش به سوسیال دموکراسی) در اپوزیسیون ایران، بخصوص در میان چپ های هواخواه اردوگاه شوروی، با پایان جنگ سرد و سقوط شوروی شکل گرفته بود. و هرچند برخی از اکثریت) در دور دوم ریاست جمهوری رفسنجانی شروع کردند تا همسویی سیاسی با گرایش هایی در درون رژیم را بیازمایند، اما چنین سمتگیری ای، بیش از آنکه حاکی از سیاست لیبرالی متمایزی باشد، بیشتر در امتداد شیوه سنتی سازمان اکثریت و حزب توده قرار می گرفت که تنها بعد از سرکوب و تعقیب توسط جمهوری اسلامی به ناچار دست از حمایت جناحی از رژیم برداشته بودند. اما از سال 1376، پروسه تخمیر این بخش از اپوزیسیون در یک خط مشی واحد و فراگیر لیبرالی به فرجام رسید و وجود اصلاح طلبان حکومتی در قالب احزاب دوم خردادی زمینه ساز یک استراتژی سیاسی لیبرالی قرار گرفت. حتی جریانات توده ای، که از لحاظ ایدئولوژیک هیچگاه به مکتب لیبرال نیوستند، از لحاظ سیاسی تماما به یک خط مشی لیبرالی روی آوردند؛ و این امر در تاریخ حیات حزب توده، با احزاب مشابه در کشورهای دیگر، سابقه غنی ای داشت.

واهی بودن این استراتژی نه در حضيض دوم خرداد بلکه در اوج قدرت گیری آن آشکار شد. در نیمه راه عمر مجلس ششم، وقتی جبهه دوم خرداد به قول خودش قدرت را در دو قوه مجریه و مقننه از سه قوه دولتی قبضه کرده بود، هالوترین لیبرال ها نیز نمی توانستند نبینند که هیچ اثری از فراروئیدن اصلاحات اسلامی حکومتی به یک نظام دموکراتیک لیبرالی چشم نمی خورد. مانیفست جمهوری خواهی اکبر گنجی، که از سوی همه سایه روشن های طیف لیبرال و سوسیال دموکرات با استقبال روبرو شد، در حقیقت بیان وارونه این حقیقت بود که وعده لیبرال ها مبنی بر فراروئیدن اصلاح طلبی اسلامی-حکومتی به یک نظام لیبرالی از آغاز پوچ بود. توصیه ایجابی مانیفست جمهوری خواهی بناگزیبر این بود که لیبرال ها برای رسیدن به "جمهوری تمام عیار" مطلوب خود نمی توانند به اصلاح طلبان حکومتی اتکاء کنند و می باید راه مستقل خودشان را در پیش گیرند. اما این پرسش همچنان بی پاسخ می ماند که این چه راهی است؟ به کدام نیروهای اجتماعی تکیه می کند؟ طی چه پروسه ای و با چه شیوه هایی به جمهوری مطلوب خود نزدیک می شود؟

این استراتژی سیاسی لیبرالی را نه راه پارلمانی بلکه «کوره راه پارلمانی» باید نامید که در تاریخ واقعا بیسابقه است؛ چرا که لیبرال ها و سوسیال دموکرات های ما نه قرار بود پلانقرم اهداف خود را از طریق تصویب در پارلمان به قانون بدل کنند و نه اساسا امکان معرفی کاندیدا و حضور در پارلمان را داشتند. استراتژی آنها تنها به این معنا استراتژی ای پارلمانی بود که ادعا می کرد حمایت از اصلاح طلبان دوم خردادی در انتخابات به نحو گریزناپذیری در ادامه منطقی خود، طبعاً به تدریج، به یک نظام دموکراسی لیبرالی منجر خواهد شد که خواسته های

بقیه در صفحه ۳

Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bebish@hotmail.fr

# به پیش!

به پیش! زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای به پیش! منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

مناسبات جمهوری اسلامی و دولت امریکا به ثبات نهایی نرسیده بروز گاه به گاه تشنج روالی طبیعی است، و در چنین مقاطعی قطعاً ننوکان های ایرانی دوباره فعال خواهند شد. چرا که این بی خطی سیاسی لیبرالیسم ایران است که ادامه حضور شاخه ننوکان در میان لیبرال ها را دوام می دهد.

شکل گیری شاخه ننوکان در صفوف لیبرال های ایران واکنش ناگزیری را دامن زد تا بستر اصلی لیبرالیسم را هرچه صریح تر به حمایت از جناح هایی از رژیم سوق دهد. پیدایش ننوکان های ایرانی معلول بی ثمری خط مشی حمایت از اصلاح طلبان حکومتی بود، و با اینکه سناریوهای مختلف ننوکان های ایرانی طبعاً همگی سیاست امریکا را در محور دارند، اما خاصیت مشترک شان باید این می بود که لیبرال های ایران را قادر به ایفای نقشی در صحنه سیاست ایران کند. این نقش چیزی جز تلاش برای فعال کردن جنبش های اجتماعی در راستای سیاست های امریکا نبود و نیست، و چون چنین تلاشی طبعاً با مانع بزرگ حضور مخالفان سیاست امریکا (نه فقط اما بویژه سوسیالیست ها) در جنبش کارگری و دانشجویی و زنان همراه است، جا انداختن خط مشی امریکایی در این جنبش ها اساساً بر قدرت و سوسه حمایت مالی هنگفت دولت امریکا تکیه دارد.

اما اگر اتخاذ چنین خط مشی ای برای کارگزاران خارج کشوری اش مزایای آب و نان را همراه دارد، برای فعالانش در جنبش های اجتماعی در داخل ایران بشدت مشکل آفرین است و آنها را بطور مضاعفی زیر شکنجه سرکوب رژیم اسلامی قرار می دهد. (اخطار روشن رژیم در این مورد این بود که به بهانه رابطه با مراکز امریکایی تعدادی از دانشگاهیان و روشنفکران مقیم خارج را که به ایران سفر کرده بودند دستگیر کند و پیرامونش هیاهو به راه بیندازد.) نتیجه این شد که بسیاری از فعالان جنبش های اجتماعی که از جریانات لیبرال

(شامل سوسیال دموکرات) الهام می گیرند، برای تبری از خط مشی امریکایی هرچه بیشتر حمایت بی قید و شرط و وابستگی آشکار به جناح های رژیم رو آوردند. در صفوف لیبرال ها، که از تجربه دو دوره دولت خاتمی ظاهراً آموخته بودند که اصلاحات اسلامی-حکومتی قرار نیست حتی به تدریج و در دراز مدت به بسط آزادی های مدنی و آزادی های دموکراتیک بیانجامد، اکنون بسیاری از فعالان شان در جنبش زنان به دامن برخی مراجع حوزه علمیه قم آویخته اند، و بعضی فعالان گرایش راست جنبش

کارگری به حزب اعتماد ملی کروی ای دخیل می بندند که حتی حزب مشارکت هم به اصلاح طلبی قبولش ندارد.

تلاش برای فاصله گرفتن از ننوکان ها قطعاً چنین راست روی ای را در جریانات لیبرال و سوسیال دموکرات دامن زده است، اما علتش نیست. لیبرالیسم ایران نمی خواهد به قدرت پائینی ها در جنبش های اجتماعی تکیه کند، چرا که اساساً از بسیج وسیع توده ها ناتوان است. چشم امید به بالای ها داشتن همزاد این ناتوانی است. اعتراف به این ناتوانی در تقدیس پراگماتیسمی بیان می شود که بی ثمری اش را خودشان نیز آزموده اند، و مدافعان این پراگماتیسم قیافه دوراندیشان سیاسی ای به خود می گیرند که تنها هنرشان این است که می توانند در هر شرایطی چنان تکالیفی را بر دوش فعالان خود بگذارند که هر چند نتیجه سیاسی ای ندارد اما هزینه ای هم ندارد. ناتوانی استراتژیک لیبرالیسم ایران امری تصادفی نیست. نوسان میان سرخوردگی از جناح های حکومت و روی آوری مجدد به آنها، نوسان میان دنباله چاه سیاست امریکا شدن یا دست شستن تام و تمام "فرهنگی"، همه و همه در صفوف جریان لیبرالیسم ایرانی بازتاب این حقیقت است که یک نظام دموکراسی لیبرالی در ایران پایه مادی ندارد، به نیازهای هیچ یک از طبقات اصلی جامعه پاسخ نمی گوید، و در نتیجه نمی تواند در استراتژی سیاسی خود به چنان نیروی قدرتمند اجتماعی ای تکیه کند که با مبارزه سیاسی چنین نظامی را برقرار کند و پایدار نگاه دارد.

در قرن بیست و یکم، و در کشوری مثل ایران، نمی توان رابطه سیاست و اقتصاد را از هم گسست، و نمی توان تحقق آزادی و دموکراسی را بر مبنای درک عصر روشنگری و تجربه طبقه متوسط اروپای نیمه اول قرن نوزدهم وعده داد. در ایران امروز، امر آزادی به برابری گره خورده است. دموکراتیزه کردن حیات سیاسی جامعه بدون دست بردن به بنیادهای اقتصاد کاپیتالیستی ایران غیرممکن است. و این واقعیت به این معناست که جنبش های اجتماعی حق طلب و آزادی خواه تنها در همراهی با مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری می توانند افق پیشروی برای برقراری حقوق مدنی و آزادی های دموکراتیک را بگشایند. در ایران امروز نه طبقه متوسط محبوب لیبرال ها، بلکه طبقه کارگر است که پرچم دار آزادی است. نه راه پارلمانی و حمایت انتخاباتی از اصلاحگران حکومتی، بلکه تدارک برای انقلاب علیه نظام سیاسی و اقتصادی موجود یگانه راهی است که به آزادی می رسد. آینده سیاسی ایران را نه لیبرالیسم، بلکه سوسیالیسم شکل می دهد.

واقعیت این است که علیرغم اینکه آشفته گی نظری و ناتوانی سیاسی لیبرال ها دستکم از

همان مقطع مجلس ششم و مانیفست گنجی آشکار بود، لیبرالیسم توانست هژمونی ایدئولوژیک و سیاسی اش را در اپوزیسیون برای چند سال دیگر حفظ کند. این امر تماماً به سبب ضعف اپوزیسیون چپ بود. سازمان ها و احزاب غیرکارگری چپ، که گویی حتی لفظ سرمایه داری را از یاد برده بودند، برای اثبات انقلابیگری خود صرفاً بر تکرار شعار سرنگونی رژیم پای فشرند بی آنکه هیچ شناختی از ملزومات اجتماعی و سیاسی تدارک آن بدست دهند؛ حتی چه باک که برای سرنگونی خواهی خود جز ناسازگاری جمهوری اسلامی با مدرنیته و لائیسیتته پلاتفرم لیبرالیسم دلیلی نداشتند. در نتیجه، یعنی مادام که اپوزیسیون چپ چیزی جز جناح چپ لیبرالیسم نبود، لیبرالیسم علیرغم اغتشاش سیاسی خود بر اپوزیسیون هژمونی داشت. اما این وضعیت با تحولات عینی در جامعه ایران در دو سه سال اخیر بر هم خورده است: تحرک تازه جنبش کارگری، و همچنین عروج نسل جدید چپ در جنبش دانشجویی، وجود زمینه های عینی و ذهنی شکل گیری یک چپ طبقاتی وسیع را به همگان نشان داد. در جنبش دانشجویی هژمونی ایدئولوژیک و سیاسی لیبرال ها به زیر سوال رفته است، و در قیال رزمندگی و نفوذ افزایشده فعالان گرایش چپ، رهبران گرایش راست در جنبش کارگری دچار همان نوسانات بی ثمری هستند که لیبرالیسم ایران را زمین گیر کرده است.

### لیبرال ها و انتخابات مجلس هشتم:

تا پیش از رد صلاحیت های گسترده کاندیداهای انتخابات مجلس هشتم موعدی بود که لیبرال ها امید تجدید رونق و بازگشت به صحنه داشتند. موجب چنین امیدی البته همچنان اصلاح طلبان حکومتی بودند که، با اینکه کارنامه منفی خاتمی آنها را از چشم عموم انداخته بود، امیدوار بودند در انتخابات مجلس هشتم نه خب خاتمی بلکه بغض احمدی نژاد سرمایه شان باشد. بسیاری از لیبرال ها نیز می پنداشتند بر همین موج انزجار عمومی از احمدی نژاد سوار می شوند و با حمایت از نامزدهای اصلاح طلبان بار دیگر خوش خدمتی می کنند تا انشاءالله در آتیه از جانب جناح هایی از حکومت به بازی گرفته شوند. این واقعیت که خودشان دستکم از مقطع مانیفست گنجی اعتراف کرده بودند که اصلاح طلبی اسلامی-حکومتی راهی برای نزدیک شدن به آزادی های مدنی و سیاسی نیست، این واقعیت که در این انتخابات حزب مشارکت هم شعار خر رنگ کن "ایران برای ایرانیان" و نظایرش را بایگانی کرده است، لیبرال های ما را نه نگران بی انسجامی سیاسی شان میکرد و نه وجدان نداشته نظری شان را می آزد. و اگر همه چیز مطابق پیش بینی آرزومندانۀ دوم خردادی ها و لیبرال ها پیش می رفت تعقیب همین کوره راه پارلمانی را با افتخار تمام ادامه می دادند.

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

مشکل برای لیبرال ها، همچنان که برای احزاب دوم خردادی، این است که اکنون روشن است که، حتی وقتی کنار زدن احمدی نژاد در دستور رژیم است، این به معنای بازگشت احزاب دوم خردادی به مجلس، یا حتی الزام معادل افزایش قدرت جناح های نزدیک رفسنجانی، نیست. دستجات دیگری از حکومت که سنتا به جناح راست تعلق داشتند هم می خواهند و هم می توانند مهار کردن و خنثی کردن احمدی نژاد را انجام دهند. رد صلاحیت ها و تعیین عملی سهمیه برای میزان نمایندگان جناح های مختلف در مجلس هشتم جایی برای رقابت انتخاباتی نگذاشته است و به این ترتیب استراتژی سیاسی بستر اصلی لیبرالیسم ایران را بر باد داده است.

از هر لحاظ نادرست است که تصمیم رژیم برای تعیین پیشاپیشی سهمیه جناح ها و غیر رقابتی کردن انتخابات مجلس هشتم را نتیجه خواست یک جناح معین، تصمیم شورای نگهبان، یا اراده شخص خامنه ای تعبیر کرد. رژیم جمهوری اسلامی از آغاز با حضور و همزیستی جناح های مختلف همراه بوده است که متناظر با منافع اقشار و گروه های متمایزی هستند. توازن جناح ها در حیات سی ساله رژیم اسلامی همواره در تغییر بوده است، و تقسیم قدرت دولتی تابعی از تناسب قوای جناح ها در کنترل منابع اقتصادی و ایدئولوژیک و نظامی قدرت است. تغییراتی که در رژیم اسلامی با روی کار آمدن خاتمی، و حتی پیش از آن از دور دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، آغاز شد، به ناگزیر مبنای تازه ای برای شکلگیری جناح های جدید ایجاد کرد. جوهر این تغییرات تلاش برای متکی کردن پایه اجتماعی رژیم جمهوری اسلامی به طبقه سرمایه دار بوده است (2).

با روی کار آمدن احمدی نژاد که اساسا با تکیه بر اهرم های نظامی، خصوصا بدنه بسیج و بخش معینی از فرماندهان سپاه پاسداران، به ریاست جمهوری رسید، جناح تازه ای به عنوان مدعی وارد جدال ها شد که واجد مواضع روشنی که پاسخگوی ضروریات اقتصادی و سیاسی تداوم حیات رژیم باشد نبود (3). تجربه دو سال و نیم ریاست جمهوری احمدی نژاد، با مشکل آفرینی بین المللی و نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی ای که به همراه داشته، برای کلیت رژیم، و طیف موسوم به "اصول گرایان" نیز، این نکته را روشن کرده که این جناح تازه کفایت قدرت را ندارد. جناح نظامی هوادار احمدی نژاد، به سبب تازه کاری سیاسی که معضلات نالازم داخلی و خارجی می آفریند، به سبب بی کفایتی اقتصادی که نه

فقط نابسامانی عمومی می آفریند بلکه صاحبان سرمایه را هم سرگردان ساخته است، و به سبب ویژگی های نمایشی ایدئولوژیکی که نه فقط توده مردم را عذاب می دهد بلکه آشکارا موقعیت انحصاری دستگاه روحانیت را نیز به چالش کشیده است، از نظر کلیت رژیم رفتنی است. (و اگر به یمن افزایش شدید درآمد نفت و افزایش شدید واردات مواد مصرفی عمومی نبود، کنار زدن احمدی نژاد زودتر از اینها می بایست عملی شود.) معضل رژیم چگونگی انجام این کار است.

اگر اکنون شورای نگهبان، و خصوصا مداخله شخص خامنه ای، مانع از این شده تا نامزدی کنار زدن احمدی نژاد به رقابت جناح های خودی در انتخابات هشتم مجلس سپرده شود به این سبب است که، در توازن قوای واقعی موجود میان گروه بندی های رژیم، قدرت واقعی بسیج و نظامیان حامیان احمدی نژاد بیش از آن چیزی است که در چنین انتخاباتی می تواند بازتاب یابد. حکم خامنه ای، چون همیشه، تنها اعلام نتیجه از سوی داور توازن قوای جناح های مختلف حکومت است، و این واقعیت که نه فقط کروی، بلکه چهره تعیین کننده ای نظیر رفسنجانی نیز این تصمیم را می پذیرد (و حزب عدالت و توسعه اساسا در این انتخابات لیست مستقلی نمی دهد) نشانه این است که چهره های اصلی جناح های رژیم بر سر توازن واقعی قوا توافق دارند؛ یا شاید بخصوص از قدرت موجود جناح بسیج و برخی فرماندهان سپاه به یکسان احساس تهدید می کنند. این چنین است که چند دستگی در صفوف "اصول گرایان" (که آشکارا با مداخله سران روحانیت همچون کنی، و با تأیید خامنه ای از طریق ایفای نقش حداد عادل، شکل گرفته)، بسیار فراتر از دادن لیست های مختلف انتخاباتی و شکستن آراء تقلبی احمدی نژاد، اکنون وظیفه یافته است تا پایه های واقعی قدرت او در سپاه و بسیج را تجزیه کند. اکنون اولویت رژیم کنار زدن مرحله ای احمدی نژاد بدون ایجاد واکنش در نیروهای نظامی است، و انتخابات مجلس هشتم نمی بایست چنین پروسه ای را با تکان های شدید و غیرقابل پیش بینی همراه می کرد.

به موقعیت لیبرال ها در صحنه سیاست ایران بازگردیم. بستر اصلی لیبرالیسم ایرانی برای حضور فعال در عرصه سیاست راهی جز این در مقابل خود نمی بیند که به راه پارلمانی دل ببندد؛ حتی وقتی که چشم انداز ورود خود او به بازی پارلمانی در دور دست ها هم دیده نمی شود و انتخابات در بهترین حالت رقابت میان "خودی های" رژیم است. بستر اصلی لیبرالیسم ایرانی برای حضور در عرصه سیاست راهی جز این نمی بیند که در انتخابات از اصلاحگران حکومتی پشتیبانی کند؛ حتی وقتی که نه فقط تجزیه و تحلیل نظری بلکه تجربه عملی هم لیبرال ها را

و ادار به اعتراف می کند که قرار نیست اصلاحات حکومتی در ادامه خود به تدریج به اصلاحات مورد نظر لیبرال ها بیانجامد. همه اینها تأثیر لیبرال ها بر فعل و انفعالات سیاسی در ایران را بشدت کاهش می دهد، اما تا وقتی پارلمان و انتخاباتی هست بهر حال می توانند نقش سیاسی ای برای خود، هر چند صرفا در شکل حامیان جناح های حکومت، ایفاء کنند. معضل بستر اصلی لیبرالیسم ایرانی، حتی وقتی توقعاتش را تا این سطح نازل کرده، این است که پارلمان و انتخاباتی در رژیم جمهوری اسلامی امری تشریفاتی است، تنها قرار است مهر تأییدی بر توازن واقعی موجود میان جناح های باشد، و اگر احساس شود که نتیجه انتخابات با توازن واقعی جناح ها منطبق نیست یا نتایج را باطل می کند (کما اینکه در همه انتخابات ها در برخی حوزه ها چنین کرده اند) یا از پیش و از طریق مکانیزم رد صلاحیت حدود تقریبی نتایج را شکل می دهند. در انتخابات مجلس هشتم، دقیقا به سبب واگرایی شدید میان توازن واقعی قوای جناح ها و نتایج احتمالی انتخابات، این امر به شکل زحمت رد صلاحیت های وسیع و تعیین سهمیه برای احزاب خودی انجام می گیرد.

اگر چنین ترتیبی در ایران انتخابات نام دارد و هنوز لیبرال های ما وانمود می کنند دارند راجع به "پارلمان" صحبت می کنند، علت این است که ما در دنیایی زندگی می کنیم که کلمات معنای خود را از دست داده اند و این امری محدود به ایران نیست. در سطح سیاست بین المللی، لویی جرگه افغانستان (یعنی تجمع سران قبایل و عشایر) هم معادل پارلمان تلقی می شود. فلسطینی ها چندین سال است "دولت" دارند، هر چند چنین دولتی با هیچ تعریفی از دولت در هیچ مکتب سیاسی و در هیچ کتاب درسی ای نخواند. در شمال عراق چون یک مشت جنگ سالار در شهرهای سلیمانیه و اربیل اسکان یافته اند اسم خیمه و خرگاه شان را گذاشته اند "دولت کردی"، و چه بهتر که دولتشان را دارند! تنها در چنین دنیایی مجلس اسلامی در ایران را می توان پارلمان نامید. چنین نامگذاری وارونه ای ممکن است برای مدتی خطای باصره ایجاد کند و به هیاهوی لیبرال ها مقبولیتی بدهد، اما وقتی واقعیات ملموس بر فرق آدم می خورد خطای باصره نیز تصحیح می شود. ماجرای رد صلاحیت ها و تعیین سهمیه جناح های خودی رژیم به لیبرال ها هم بناچار نشان داد که نظام سیاسی جمهوری اسلامی پارلمان ندارد. جریانی که در یک نظام سیاسی بدون پارلمان اهداف سیاسی اش را از طریق استراتژی پارلمانی دنبال کند در عرصه واقعی سیاست همان جایگاهی را دارد که نیروی دریایی در افغانستان.

### تحلیل از تنگنای لیبرال ها:

پرسشی که اکنون لیبرالیسم ایران باید به آن پاسخ گوید صرفا موضعگیری در برابر انتخابات مجلس هشتم

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

(تحریم، شرکت مشروط، شرکت محدود، ...) نیست؛ بلکه این است که در نظام سیاسی ای که پارلمان ندارد راه تعقیب اهداف لیبرال ها چیست؟ همه می دانند و بیشتر هم می دانستند که انتخابات در ایران منطبق بر موازین انتخابات آزاد نیست و دامنه انتخابات محدود به انتخاب از میان جناح های خودی رژیم است. تجارب انتخابات های قبلی همه همین واقعیت را نشان می داد. اما اکنون رژیم خود اصرار دارد که همه بازیگران و ناظران سیاسی بدانند که حتی نیازی به دورویی و پنهان کاری ندارد: جلب حمایت و میزان آراء در انتخابات هیچ تأثیری در نتیجه انتخابات و میزان قدرت جناح ها در حکومت ندارد؛ این ها در جای دیگری و با معیارهای دیگری تعیین می شود. واکنش شوکه لیبرال ها به این سبب است. نه فقط امروز و فردا در قبال انتخابات مجلس هشتم، بلکه از این پس چه باید کرد؟

طبق معمول، یک دسته از ناظران لیبرال، که عموماً از روشنفکران دانشگاهی خارج کشور اند، اساساً متوجه صورت مسأله نشده اند. بطور نمونه، یکی شان همین اواخر مطلبی نوشته بود که احزاب اصلاح طلب حکومتی را تشویق می کرد به مطالبات اقتصادی توده مردم بیشتر توجه کنند و شعارهای رفاهی ای طرح کنند تا آراء بیشتری جلب کنند! (4) نمونه ها از این دست فراوان اند. این دسته از روشنفکران لیبرال مثل همیشه دارند محتوای تکالیف درسی شان را بعنوان تحلیل سیاسی منتشر می کنند و نظر آنتان در قبال انتخابات اینجا لازم به بررسی نیست. واکنش های دیگر، اگر چه عموماً بطور فوری مسأله شرکت یا تحریم در انتخابات کانون توجه شان است، اما بطور ضمنی تحلیلی از علت وضعیتی که لیبرال ها خود را در آن یافته اند به دست می دهند. در علت یابی از وضعیت حاضر بطور قابل پیش بینی ای دو دسته اصلی را می توان از هم تفکیک کرد. دسته اول آنها که تصمیم جناح راست رژیم را موجب وضعیت تازه می شمردند، و "اصول گرایان" در سپاه یا در بدنه دولت، یا شورای نگهبان، یا شخص خامنه ای، یا ترکیبی از اینها را مسؤل مسدود کردن رقابت بین خودی ها در انتخابات می شمارند. دسته دوم آنها که انتقادشان متوجه کمبودهای اصلاح طلبان حکومتی در تکیه به پائین و اشتباه شان در همراهی با قوانین بازی جناح راست است.

هر دو دسته این نظرات البته در میان لیبرال ها سابقه دارد. مثلاً مدتهاست که اکبر گنجی اصرار دارد رژیم ایران را رژیمی "سلطانی"

بخواند و خامنه ای را فعال مایشاء بشمارد. در ماجرای رد صلاحیت های نامزدهای مجلس هشتم، فرخ نگهدار نیز در قالب نامه سرگشاده ای به خامنه ای مستقیماً او را مسؤل شمرد (5). چنین تبیینی از وضعیت، ابداً تبیین درستی از علت وضعیت لیبرال ها بدست نمی دهد. نگاهی به موضع فرخ نگهدار از این زاویه گویاست. محتوای نامه فرخ نگهدار البته جز این نیست که این کارهای خامنه ای به ضرر کلیت خود رژیم است. اما موضع دلسوزانه ای نسبت به کلیت رژیم اسلامی را نمی توان ضعف نامه نگهدار شمرد، چرا که او و سازمان متبوعش از سال 58 چنین موضعی داشتند و امروز هم کسی جز این انتظاری از او ندارد. محتوای پُر توخالی توپ و تشر به خامنه ای هم نیازی به شکافتن ندارد. بی اخلاقی چنین موضعی البته واقعیتی است، اما انتقاد به فرخ نگهدار متوجه بی انسجامی سیاسی این موضع است: مگر مطابق ادعاهای شما جنبش اصلاحات با مانعی جز ولایت فقیه طرف بود؟ مگر قرار نبود پیشروی جنبش اصلاحات همین حریف را تضعیف کند؟ اگر رفتار خامنه ای مطابق میل شما می بود که رژیم از نظر شما به اصلاحاتی نیاز نمی داشت! چند سال پیش در میان صفوف حزب مشارکت استعاره "شطرنج بازی با گوریل" قرار بود عیناً همین تبیین را از معضل پیش نرفتن نقشه های اصلاح طلبان بازگو کند و نامه سرگشاده فرخ نگهدار هم باز یافت همین تحلیل است. در برابر چنین موضعی تنها باید گفت کسی که برای عقب راندن گوریل عرصه بازی شطرنج را انتخاب می کند خودش جانور هوشمندی نیست. این ها را نمی توان تحلیلی از علل تنگنای لیبرال ها (و مشارکتی ها) نام گذاشت.

### جنبش های اجتماعی و لیبرال ها:

اما گفتن اینکه شرکت در انتخابات به لیبرال های ایران کمک نمی کند مقدمات طرح مسأله است، که 6 سال پیش یکبار گفته بودند که دیگر فهمیده اند. (ظاهراً هنوز می توان با تکرار همان مقدمات مسأله در صفوف لیبرال های ایران در طیف چپش قرار گرفت.) مسأله این است که لیبرال های ایران اگر در انتخابات شرکت نکنند چه راهی دارند؟ روی آوری به جنبش های اجتماعی و تلاش برای بسیج تشکل های مدنی نیز پاسخی برای این سوال نیست، تنها به تعویق انداختن پاسخ است. برای اینکه مسأله واقعی این است که، گیرم لیبرال های ایران در جنبش های اجتماعی فعال شوند و میزانی نفوذ نیز به دست آورند، چه راهی پیش پای جنبش های اجتماعی می گذارند؟ چه استراتژی سیاسی ای را تبلیغ می کنند؟

ما دستکم می دانیم لیبرال ها چه راهی را تبلیغ نمی کنند: پیشروی جنبش های با تکیه به نیروی اتحاد خود، عقب راندن عملی دستگاه سرکوبگر حکومت، کسب عملی آزادی های دموکراتیک و امتیازهای رفاهی، تا آنجا که در شرایط یک بحران اجتماعی جنبش های اجتماعی واژگون کردن نظام سیاسی و ایجاد تغییرات بنیادی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی را عملی کنند. بقیه در صفحه ۶

نکته دیگری که سطحی بودن این قبیل تحلیل ها از تنگنای لیبرال ها را روشن می کند این واقعیت است که از مسبب دانستن جناح راست رژیم (یا شخص خامنه ای) برای وضعیت حاضر الزاماً هیچ نتیجه یکسانی در مورد "چه باید کرد؟" لیبرال ها، حتی برای شرکت یا تحریم همین انتخابات، نتیجه نمی شود. کما اینکه اکبر گنجی طرفدار تحریم است و شرکت در انتخابات را به معنای مشروعیت بخشی به "زمامدار خودکامه"، یعنی سلطان خامنه ای، می شمارد (6)؛ ولی فرخ نگهدار، دستکم در آخرین موضعگیری اش به تاریخ 21 اسفند (بهمراه بیست و سی تن از "اتحاد جمهوری خواهان" و اکثریتی ها با اکثریتی های سابق)، از هم میهنان شریفش خواسته است تا در "هر یک از حوزه های انتخابات که امکان رقابت جدی میان نامزدها وجود دارد حاضر شده و رای خود را به سود کسانی به صندوق بریزند که از حق همگان برای برخوردار شدن از حقوق بشر و از جمله شرکت در انتخابات آزاد..." دفاع می کنند (7).

واکنش دوم به وضعیت فعلی لیبرال ها ضعف

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

اسم این استراتژی راه انقلابی است، و تعریف لیبرالیسم ایرانی خصومت با انقلاب است. همین امروز هم که می خواهند از ناتوانی اصلاح طلبان حکومتی و تمکین به ولی فقیه انتقاد کنند، یادشان نمی رود که از نقش فکری آنها تمجید کنند و در کارنامه سیاسی روشنفکران سیاسی از 28 مرداد تا 2 خرداد گفتمان اصلاح طلبی را "بی گمان مهم ترین دستاورد این دوره" بشمارند؛ چرا که توانست "مفاهیم تازه ای همچون اصلاحات، دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی، کثرت گرایی، سکولاریسم و فمینیسم (را) در سطحی گسترده وارد ادبیات سیاسی روشنفکران ایرانی" کند، و "الگوی مسلط قبلی که با مفاهیمی همچون خلق، امپریالیسم... انقلاب... و نظایر آن تعریف می شد" را به حاشیه براند (9).

برخلاف آنچه چپ غیرکارگری رواج داده، باور داشتن به انقلاب معنایش این نیست که امروز و هر روز می توان و باید برای سرنوشتی نظام سیاسی حاکم مستقیماً اقدام کرد. بلکه باور داشتن به انقلاب نتیجه گیری منطقی از این تحلیل عینی است که خواسته های سیاسی و اقتصادی اکثریت بزرگ مردم ایران، که کارگر و زحمتکشان تهیدست هستند، بدون تغییر در نظام سیاسی و اقتصادی حاکم قابل تحقق نیست. تنها آن نیروی سیاسی ای می تواند واقعا به جنبش های اجتماعی روی آورد که بخواهد و بتواند، فراتر از طرح خواسته ها، شرایط اجتماعی و اقتصادی ای که این خواسته ها در آنها قابل تحقق است را بشناسد و بشناساند. تنها آن نیروی سیاسی می تواند در جنبش های اجتماعی نفوذ بیابد که بتواند نشان بدهد تحقق خواسته های توده جنبش های اجتماعی در گرو کدام تغییرات در چه ساختارهای سیاسی و اقتصادی است. و تنها آن نیرویی می تواند واقعا این جنبش ها را به سمت تحقق خواسته هایشان رهنمون شود که بتواند، نه فقط مقاومت ولایت فقیه و کارگزاران جناح راست رژیم، بلکه تمام آن نیروها و طبقات اجتماعی را که به سبب منافع شان در قبال چنین تغییراتی مقاومت می کنند را تشخیص دهد و نیروی جنبش های اجتماعی را در جهت تضعیف و در هم شکستن مقاومت دشمنانش سوق دهد. شرط ایفای نقش برای هر نیروی سیاسی این است که مجهز به تحلیلی از جامعه باشد که بتواند به چنین مسائلی پاسخ قابل تأملی بدهد. مارکسیست ها هم کتابهای قطورشان را برای پاسخ دادن به همین قبیل سوال ها می خوانند، و حتی آن اندیشمندان لیبرال قرن هژدهمی هم که امروز مایه ستر عورت تئوریک لیبرالیسم ایران هستند در

روز خودش، درست یا غلط، برای پاسخ به چنین سوالاتی دستگاه تئوریک می ساختند.

لیبرالیسم ایران، رنجور از استبداد و هراسان از انقلاب، نمی تواند نیروی جنبش های اجتماعی را اهرمی برای تغییرات واقعی اجتماعی کند. چرا که وقتی سیاست روشن و استراتژی منسجم سیاسی ای نداشته باشد، وقتی نمی تواند مطالبات جزئی و بخشی جنبش های متنوع اجتماعی را به تغییرات نهادی و ساختاری لازم ربط دهد، واقعا، با منطق شما، چرا نباید فعالان جنبش های اجتماعی و جامعه مدنی اش برای تحقق خواسته های تک موردی خود با این یا آن جناح از حکومت بسازند؟ همین جنبش یک میلیون امضاء در میان زنان، که اکنون نقل مجالس لیبرالی است، چنان آقای حسین باقر زاده را به وجد آورده که ایشان، که می گوید جز انتخابات مجلس اول در هیچ انتخاباتی در این رژیم رای نداده است، حالا به فکر افتاده در همین انتخابات مجلس هشتم می توان به این نحو شرکت کرد که به 80 کاندیدای زن شود و تصویب قوانین ضد زن در مجلس آتی دشوارتر (10). یا در هنگام نوشتن این سطور خبری در سایت امروز (سایت غیررسمی مشارکت) درج شده مبنی بر مصاحبه تلفنی منصور اسالو از زندان با خبرنگار نوروز (11). شخصا امیدوارم این خبر جعلی باشد، اما آنچه اینجا مورد استناد است نفس موضوعی است که اینجا از زبان اسالو بیان می شود. نوروز به نقل از منصور اسالو، رئیس سندیکای اتوبوس رانی تهران و حومه، می نویسد: "حمایت قاطع خود را از لیست یاران خاتمی اعلام کرده و از مردم می خواهم در انتخابات شرکت کرده و به ائتلاف حداکثری اصلاح طلبان رای دهند." واقعا یک فعال جنبش کارگری چه استدلالی برای حمایت از ائتلاف وسیع اصلاح طلبان می تواند داشته باشد؟ خبرنگار نوروز می نویسد که اسالو در مورد تصمیم به توصیه به شرکت و رای دادن به ائتلاف وسیع اصلاح طلبان گفت که: "ائتلاف اصلاح طلبان در برنامه انتخاباتی شان اعلام کرده اند که از فعالیت آزادانه سندیکاهای کارگری مستقل حمایت می کنند و با انتخاب آنان در مجلس هشتم این توقع را داریم که به این وعده خود همانگونه که در دوران اصلاحات نیز دو وزیر کار آخر دولت خاتمی به این وعده جامه عمل پوشاندند عمل کنند."

نه فقط سوسیالیست هایی امثال من چنین موضعی از جانب یک فعال کارگری را نادرست و بر علیه منافع کارگران می دانند، بلکه دستکم در مقطع حاضر و در مورد انتخابات مجلس هشتم، حتی بسیاری از لیبرال ها نیز موافق چنین کاری نیستند. اما تفاوت سوسیالیست هایی امثال من با این دسته از لیبرال ها که فعلا در حال تحریم انتخابات هستند در این است که، به نظر ما، اگر جنبش

های اجتماعی و مدنی خطوط استراتژیکی روشنی نداشته باشند، اگر تحقق خواسته های موردی خود را در متن تحولات بزرگتر ساختاری نبینند، اگر نیروهای طبقاتی و اجتماعی ای را که بطور عینی منافع شان با تحقق این خواسته ها در تضاد است نشناسند، فعالان این جنبش ها ممکن است به سهولت به فرصت طلبی و معامله گری با هر حزب و دسته در قدرتی سقوط کنند که خرده امتیازی به سمت شان پرتاب می کند. و در بهترین حالت فهمند که این خرده امتیاز بهای ناچیزی است که امروز می دهند تا به چشم دوختن به بلوک های قدرت در بالا عادت شان دهند، تا احساس اتکاء به نیروی خود را در این جنبش ها تضعیف کنند و استقلال عمل شان را سلب کنند، تا عملاً مبارزه برای خواسته های وسیع تر و بزرگ تر را فراموش کنند، تا نظام موجود را با چنین مجاری تنگی که برای تعقیب خواسته های کارگران دارد جاودانی بشمارند. این شیوه ای است که اتحادیه های کارگری امریکا تحت رهبری یک مشت بوروکرات خود فروخته بیش از نیم قرن است مشغولش بوده اند، و به جنبش کارگری ژاپن و کره جنوبی و هر جا که دست شان رسیده نیز صادر کرده اند.

لیبرال های ایرانی، اما، نمی توانند مسیر استراتژیکی پیشروی جنبش های اجتماعی بکشایند، چون هیچ تئوریهایی از شرایط اجتماعی و اقتصادی تحقق خواسته های جنبش های اجتماعی بدست نداده اند. در بهترین حالت، تنها "گذار از سنت به مدرنیته" الگوی شان است، و نه فقط به این ترتیب کلیه نهادهای بوروکراتیک مدرن دولت بیرون این الگو قرار می گیرد، بلکه بویژه تغییر در نهادهای اقتصاد کاپیتالیستی، یعنی بویژه مالکیت و مکانیسم توزیع ثروت، خارج از قدرت تخیل شان قرار دارد. مبنای توصیه لیبرال ها به فعالان جنبش های اجتماعی تماماً تابع تشخیص روز آنها از مناسبات شان با جناح های قدرت است. بطور نمونه، همان آقای کاظم علمداری که امروز مشارکت در انتخابات مجلس هشتم را راهی واهی به سوی دموکراسی می نامد، اگر سراغ جنبش های اجتماعی را می گیرد برای این است که در یک روز زیبای آفتابی بازگردد و به نیروی این جنبش ها بر همین احزاب اصلاح طلب حکومتی تأثیری بگذارد. ایشان بعد از اینکه نیروهای اجتماعی را به سه طیف محافظه کاران مدافع ولایت فقیه، اصلاح طلبان ملتزم به ولایت فقیه، و طرفداران انتخاب آزاد و دموکراسی تقسیم می کند، در مورد اصلاح طلبان حکومتی می نویسد: "آنها باید مجبور شوند تا میان این دو طیف (محافظه کاران مدافع ولایت فقیه و طیف لیبرال) جایگاه واقعی خود را پیدا کنند." مبنای عینی رابطه لیبرال ها با اصلاح طلبان حکومتی را نیز چنین بیان کرده اند که: "آنها (اصلاح طلبان حکومتی) بدون همراهی آرای طیف سوم (یعنی لیبرال های

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

دموکراسی خواه) نمی توانند انتخاب شوند و از رقیب محافظه کار خود امتیاز بگیرند. " پس اگر سراغ جنبش های اجتماعی می روند برای این است که "این جنبش ها اهرم اصلی فشار مردم بر حاکمیت برای پذیرفتن خواست مشروع و قانونی آنها، یعنی انتخاب آزاد است. " یعنی وقتی امثال آقای علمداری، خوب که جنبش های اجتماعی و تشکل های جامعه مدنی را پشت سر خودشان بسیج کردند، آنگاه می روند سراغ اصلاح طلبان حکومتی و مجبورشان می کنند که، در ازاء آرای این جنبش های تحت نفوذ لیبرال ها، بجای تمکین به ولایت فقیه با لیبرال ها اتحاد کنند و مطالبه انتخابات آزاد ایشان را طرح کنند.

من می پرسم: اولاً، تفاوت کاری که امثال کاظم علمداری بعد از تحریم انتخابات و بسیج جنبش های مدنی می خواهند بکنند، با کاری که امروز حسین باقرزاده توصیه می کند جنبش زنان انجام دهد، یا موضعی که خبرگزاری نوروژ به منصور اسالو نسبت می دهد، در چیست؟ چرا امروز جنبش زنان اگر هم بتواند نباید نمایندگانی به مجلس بفرستد و صبر کند تا روزی که آقای علمداری صلاح می بیند؟ چرا امروز یک فعال کارگری متمایل به لیبرال ها نباید با هر جناحی که وعده اجازه تأسیس سندیکا را داد وارد معامله شود و از چنین جناح حکومتی در انتخابات حمایت کند؟ می خواهم بگویم منطق موضع لیبرال هایی که جنبش های اجتماعی را برای اعمال فشار به جناح های حکومت می خواهند از همین امروز در سازش با جناح های حکومت را چارتاق بر روی فعالان لیبرال این جنبش ها باز می کند. زمان این سازش، صرفاً بسته به تشخیص سوبژکتیو هر آدم لیبرال است.

ثانیاً، سوال دوم این است: آیا این موضع لیبرال هایی امثال علمداری چه تفاوتی با "فشار از پائین و چانه زنی در بالای" سعید حجاریان دارد؟ به نظر من، تنها تفاوتش این است که لیبرال هایی امثال علمداری، بعد از یک دهه آزمون که حجاریان و جبهه مشارکت را مأموران صالحی برای چانه زنی در بالا نیافته اند، معنای موضع امروزشان این است که امیدوارند روزی با اهرم جنبش های اجتماعی بازگردند و همین امثال حجاریان را ناگزیر از ایفای نقش صحیح چانه زنی در بالا کنند. به عبارت دیگر، موضع امروز علمداری این است که "فشار از پائین برای مجبور کردن اصلاح طلبان حکومتی به چانه زنی درست در بالا"؛ و بعد که این مرحله با موفقیت به پایان رسید تازه نوبت "چانه زنی از بالای" حجاریان می رسد!

اینها که اشاره کردم صرفاً تناقضات بافته های ذهنی این یا آن روشنفکر لیبرال نیست، این تناقضات در تبیین لیبرالیسم ایرانی از وضعیت جامعه ایران، و استراتژی لیبرالیسم ایرانی در عرصه سیاست، که طبق تعریف راهی غیرانقلابی و اصلاح طلبانه را دنبال می کند، ذاتی است.

### لیبرالیسم ایران در عمل:

علیرغم مسدود شدن رقابت حتی برای جناح های رژیم در انتخابات مجلس هشتم، سرخوردگی لیبرال ها از تعقیب راه انتخاباتی موقتی است. گزینه های استراتژیک لیبرالیسم ایران محدود است. در اینجا معنای هریک را برای لیبرالیسم ایران به اختصار مرور می کنیم:

1. راه پارلمانی. یعنی همان کاری که در دور جدید حیات لیبرالیسم ایرانی در دهسال گذشته مشغولش بوده اند. با تجربه مجلس ششم و دولت خاتمی لیبرال های ایران اعتراف کردند که حتی قبضه اهرم های قدرت دولتی توسط اصلاح طلبان اسلامی-حکومتی چشم انداز تدریجی ای برای تحقق خواسته های لیبرالی نمی گشاید. اگر علیرغم این درس در تمامی انتخابات های بعدی رژیم بستر اصلی لیبرالیسم ایران همچنان از اصلاح طلبان حکومتی حمایت کرده، به این دلیل است که لیبرالیسم ایران واقعا گزینه سیاسی با معنایی جز این ندارد. معنای عملی این امر این است که لیبرال های ما به نظام مطلوب روشنفکران دینی دوم خردادی، دستکم در خلوت خود، رضایت داده اند. آنچه در انتخابات مجلس هشتم زیر سوال رفته این است که هیچ درجه حمایت انتخاباتی و افزایش میزان آراء نیز تضمینی برای قدرت یابی جناح دوم خردادی نیست. دست بالا یافتن جناح ها در رژیم اسلامی مکانیزم دیگری دارد. نظام سیاسی موجود فاقد نهاد پارلمان، به هر معنای محدود و مشروطی، است.

علیرغم این واقعیت، بخش بزرگی از لیبرال ها کوره راه پارلمانی شان را دنبال می کنند. لازم به تکرار علل تحلیلی این امر نیست، چرا که عملکرد طیف های مختلف لیبرال در همین انتخابات جاری این واقعیت را نشان داده است. پرسش این است که واقعا لیبرالیسم ایرانی چه توجیهی برای چنین استراتژی ای می تواند داشته باشد؟ و پاسخ این است که، در دستگاه فکری لیبرالیسم، هیچ. این حقیقت را موضع گیری شاخه ای از توده ای ها (موسم) به راه توده نسبت به انتخابات به بهترین نحوی منعکس می کند.

راه توده هیچگاه در مورد شرکت در انتخابات مجلس هشتم ابراز تردید نکرد، و وقتی کاملاً روشن بود که اصلاح طلبان دوم خردادی و حتی حزب کروی سهمیه شان ناچیز است، وقتی روشن شد که حتی حزب عدالت و

توسعه کاندیدایی ندارد، به صراحت رهنمود داد که در انتخابات شرکت کنید و در مقابل اصول گرایان طرفدار احمدی نژاد به کاندیداهای دیگر اصول گرا رای دهید. یا عموماً در هر حوزه ای به هر نامزدی که از دیگران اندکی هم بهتر باشد رای دهید. چنین توصیه ای را راه توده نخست تلاش کرد تا با یادآوری جدال جناح های مختلف سرمایه دار و تضاد سرمایه تجاری و صنعتی توضیح دهد؛ یعنی همان موضعی که در نخستین سالهای پس از انقلاب توجیه حمایت حزب توده از جناح خط امام در برابر حجتیه و مؤتلفه بود. چندی بعد راه توده تضاد جدیدی بین جناح جنگ افروز و جناح های مخالف سیاست جنگی یافت. خلاصه کلام این که، روشن است برای راه توده، مثل قهرمانان خوب المپیک، هدف شرکت در مسابقه است نه پیروزی. راه توده می خواهد در عرصه سیاست حضور داشته باشد، و چون عرصه سیاست را مطابق سنت توده ای ها همواره بین بالایی ها و حمایت از جناحی در قدرت می جوید، بنا براین هر توجیه نظری و سیاسی که پراتیک از پیشی او را اندکی مدلل جلوه دهد مناسب است. در نظام جهنم و در جدال بین ابلیس و شیطان و اهریمن نیز راه توده می تواند جناح مترقی ای بیابد و بر جدال قدرت تأثیر بگذارد.

موضع راه توده البته بغایت سطحی است، اما این واقعیت را به خوبی نشان می دهد که شرکت در انتخابات های چنین رژیمی نمی تواند در سنت لیبرالی و به بهانه مسیری برای گسترش آزادی و دموکراسی (حال با هر درکی) توجیه شود. همانطور که در ابتدای بررسی نیز اشاره کردیم، از 1376 به اینسو جریانات توده ای در مثنی سیاسی لیبرالی شریک شدند بی آنکه از لحاظ نظری به مکتب لیبرالیسم روی آورده باشند. همین واقعیت باعث می شود جریانات توده ای نخستین بخشی از شبه اپوزیسیون حامی اصلاح طلبان باشند که برای حمایت خود از این یا آن جناح حکومتی آشکارا تبیین های لیبرالی را کنار می گذارند و تبیین های دیگری (و در مورد راه توده با بازگشت به مواضع سی سال پیش حزب توده) می جویند. نتیجه عمومی برای لیبرالیسم ایرانی است که ادامه راهبرد پارلمانی و حمایت از جناحی از حکومتگران از لحاظ ایدئولوژیک لیبرالیسم ایران را رقیق می کند. آنچه در این دهسال درباب جان لاک و جان استوارت میل و نظایر اینها نوشتند را باید به بایگانی بسپارند. بازگشت فکری لیبرالیسم ایران به "سرچشمه های ایرانی" نظیر آیت الله نائینی خواهد بود. و معنای چنین تحولی جز این نیست که از نظر ایدئولوژیک لیبرالیسم سکولار تازه پای ایرانی می رود تا بتدریج اما قطعاً در سنت اصلاحگری اسلامی-حکومتی مستحیل شود.

2. بسوی جنبش های اجتماعی. همانطور که در بخش پیش دیدیم، بقیه در صفحه ۸

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

کنار کشیدن از انتخابات غیررقابتی و نمایشی و روی آوری به جنبش های اجتماعی گزینه بی انسجامی است. معضل این گزینه تنها این نیست که، اگر بخواد استراتژی سیاسی با معنای طرح کند می باید دوباره با نیروی بسیج کرده در جنبش های اجتماعی به اعمال فشار به اصلاح طلبان حکومتی و استراتژی پارلمانی بازگردد. بلکه معضل بزرگتر این است که چگونه می تواند نیروی قابل ملاحظه ای در جنبش های اجتماعی بسیج کند. نه تنها طرح تمامیت این استراتژی از همین امروز گارد جنبش های اجتماعی را در برابر سازش با جناح هایی از قدرت باز می کند، بلکه هیچ پایه مادی ای وجود ندارد که جنبش های اجتماعی حول شعارهای پیشنهادهای اصلی لیبرال ها، نظیر خواست انتخابات آزاد، متبلور شوند. نه فقط هیچ رابطه عینی ای میان، مثلا، انتخابات آزاد و کلیه خواسته های متعدد متنوع جنبش های اجتماعی وجود ندارد، بلکه این واقعیت که شعار انتخابات آزاد در بهترین سناریوی لیبرالی هنوز بدوا باید بدست جناح اصلاح طلبی از رژیم متحقق شود فعالان لیبرال را طبعاً به این امر سوق می دهد که خواسته های دیگر خود را از همین طریق، یعنی در تعامل با جناح های حکومتی، دنبال کنند. بویژه وقتی تحقق این خواسته ها با هیچ تغییری، یا هیچ تغییر جدی ای، در نظام سیاسی حاکم متناظر نیست. آنچه اکنون در میان فعالان لیبرال جنبش زنان در مورد تغییر مفادی از قانون مربوط به ازدواج و غیره رواج دارد تأییدی بر چنین تشخیصی است. و همین واقعیت است که تا به امروز به درجات مختلف موجب رقیق شدن ایدئولوژیک لیبرالیسم در جنبش زنان بوده است.

اگر گزینه روی آوری به جنبش های اجتماعی جذابیتی دارد، این جذابیت به این سبب است که بسیاری از فعالان لیبرال در جنبش های اجتماعی واقعا هیچ فایده ای در تعقیب یک دهه راه پارلمانی حمایت از اصلاح طلبان حکومتی ندیده اند. در تمایز از چهره های برجسته سیاسی لیبرال که چنین راهکارهایی طرح می کنند، برای این قبیل فعالان روی آوری به جنبش های مدنی معنای رادیکال قطع علاقه واقعی از اصلاح طلبان حکومتی را دارد. و واقعیت این است برای بخش بزرگی از این فعالان، لیبرالیسم نه یک ایدئولوژی آگاهانه و برگزیده، بلکه صرفاً عنوان عام و مبهمی برای خواسته آزادی مدنی یا سیاسی است. بسیاری از این بخش از لیبرالیسم گذر خواهند کرد و دیدگاه اجتماعی دیگری را که جایگویی امر مبارزه شان باشد خواهند یافت. بسیاری دیگر نیز عقاید مبهم

لیبرالی خود را حفظ خواهند کرد، اما به شدت از هرگونه راهکار پارلمانی و تعامل با جناح های حاکمیت احتراز خواهند کرد و در نقش فعال جنبش های اجتماعی باقی خواهند ماند. تعلقات ایدئولوژیک این دسته به لیبرالیسم عموماً انتخابی شخصی می ماند و نقش سیاسی ای بازی نمی کند. همه آنها به این معناست که، مادام که استراتژی سیاسی لیبرالی زمینه عینی در نظام سیاسی موجود ندارد، لیبرالیسم نمی تواند بدل به نیروی جدی ای در جنبش های اجتماعی شود. نزول لیبرالیسم در جنبش های اجتماعی ادامه خواهد یافت.

3. استراتژی نئوکان. تنگنایی که بستر اصلی لیبرالیسم ایران امروز در تعقیب راه پارلمانی تا کنونی خود دارد بیشک باعث می شود تا نفوذ استراتژی متکی به سیاست امریکا (در طیف اشکال مختلف، از جنگ تمام عیار تا اعمال فشار و انقلاب نارنجی) در صفوف لیبرالیسم ایران ادامه پیدا کند و حتی گسترش یابد. شکل این نفوذ تنها محدود به ریزش نیرو از بستر اصلی لیبرالیسم به نفع نئوکان های دو انشه نیست، بلکه بیشتر به شکل تکیه بر سیاست امریکا بعنوان یک عامل مکمل در کنار راه نیمه نصفه پارلمانی و حمایت بی ثمر از اصلاح طلبان حکومتی است. بطور نمونه، فرخ نگهدار در همان نامه سرگشاده به خامنه ای اکنون تنها دلیلی که برای خوشبینی به آینده دموکراسی در ایران می بیند را این می شمارد که در دو کشور همسایه ایران، ترکیه و پاکستان، انتخابات رقابتی برقرار است و دولت ها با انتخابات واقعا عوض می شوند. اگر تا دیروز پارادیم تاریخی "گذار از سنت به مدرنیته" قرار بود آینده دموکراتیک ایران را تضمین کند، امروز پارادیم جغرافیایی "انتخابات از پاکستان تا ترکیه" قرار است مورد ایران را در خود جای دهد. اما این شیفت پارادیم از تاریخ به جغرافیا در محتوای خود شیفتی است از جامعه مدنی به سیاست امریکا بعنوان نیروی محرکه گذار به دموکراسی.

ترکیب اتکاء به سیاست امریکا و دل بستن به اصلاحگران حکومتی مثل نشستن بین دو صندلی است و استراتژی سیاسی واحدی را نمی تواند تشکیل دهد. بنابراین افزودن مؤلفه نئوکان برای جبران نارسایی استراتژی پارلمانی لیبرال ها آشفتگی سیاسی شان را بیشتر می کند.

واقعیت این است که موقعیت سیاسی برای لیبرالیسم ایران از لحاظ عینی نامساعدتر شده است. این گناه روشنفکران و رهبران سیاسی لیبرال نیست که نمی توانند با تیز هوشی راهی برای خروج از تنگنا بیابند. بهتر است به موقعیت جدیدشان خو کنند.

### طبقات و نمایندگی سیاسی:

این روزها همه می گویند که جامعه ایران

هنوز حزبی نیست، و این حرف قطعاً به این معنا درست است که هیچیک از طبقات اصلی جامعه ایران نماینده سیاسی ای که نزد طبقه مربوطه مقبولیت داشته باشد ندارند. دو مکتب بزرگ سیاسی، لیبرالیسم و سوسیالیسم، که تاریخاً محصول عروج جامعه مدرن سرمایه داری غرب هستند، در دوره حاضر در ایران تلاش کرده اند تا به عنوان نماینده سیاسی دو طبقه اصلی جامعه، طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر، شناخته شوند. نزولی که لیبرالیسم ایران در پنج سال گذشته از نظر عینی داشته است، و تنگنایی که امروز با آن مواجه است، در حقیقت بازتاب این واقعیت است که لیبرالیسم ایران شانس خود را برای بدل شدن به نماینده سیاسی طبقه سرمایه دار از دست داده است. علت اصلی این امر تنها ضعف نظری و سیاسی لیبرال های ایران نیست (که به نوبه خود واقعیتی است، و از سطحی گری نئوریک تا آماتوربسم و فرصت گشی سیاسی را شامل می شود). بلکه روندهای مادی جامعه ایران اقبال لیبرالیسم را برای نمایندگی منافع بورژوازی به اجبار کاهش داده است.

در جای دیگری بررسی کرده ام که چرا پلاتفرم سیاسی لیبرال ها به نیازهای بورژوازی ایران پاسخ نمی دهد (12)؛ اما واقعیت این است که لیبرالیسم ایران فرصت نیافت پلاتفرم سیاسی اش را به معرض قضاوت طبقه اش بگذارد. موجب اصلی نزول لیبرالیسم ایران همان ناکامی در عرصه استراتژی سیاسی بوده است. نه تنها لیبرالیسم ایران در تعقیب یک مسیر سیاسی دراز مدت هیچ دوراندیشی و ثباتی از خود نشان نداد، بلکه تحولات سیاسی دهسال گذشته گرایش بورژوازی ایران را در جهت معکوس تقویت کرده است. تجربه ناتوانی دولت خاتمی و عملکرد جبهه مشارکت از مجلس ششم به اینسو، خصوصاً در جریان آخرین انتخابات ریاست جمهوری، به نحو غیرقابل انتظاری چهره ای چون رفسنجانی را به نقطه امید بخشهای وسیعی از بورژوازی ایران بدل کرد. اینکه آیا خطی که رفسنجانی نماینده آن است شانس این را دارد تا بورژوازی ایران را نمایندگی کند اینجا مورد بحث نیست، بلکه همین نتیجه گیری کافی است که طبقه سرمایه دار ایران دستکم این ظرفیت را دارد که نمایندگی سیاسی اش را به یک جریان اسلامی-حکومتی بدهد. علل پایه ای تر این امر نیز قابل بررسی است، و می توان نشان داد که تجربه تاریخی حکومت های استبدادی، بی فرهنگی عمومی بورژوازی، و موقعیت فعلی شکننده اقتصادی بورژوازی ایران عواملی هستند که احتمال چنین انتخابی را تأیید می کنند.

یک عامل دیگر این است که هیچ حکم تاریخی ای وجود ندارد که لیبرالیسم بطور طبیعی نمایندگی سیاسی بورژوازی را در هر مقطع تاریخی و در هر جامعه ای بعهده بگیرد. نه فقط محافظه کاری



## بیانیه کارگران نیشکر هفت تپه به مناسبت 6 مارس روز همبستگی با کارگران ایران

امروز روز هیستگ با کارگران ایران است. کارگران زیادی در زندان و بسیاری دیگر با قید وثیقه آزاد هستند. در شرایطی که نمایندگان کارگری هفت تپه بنام های، فریدون نیکوفر، جلیل احمدی، قربانعلی علیپور، محمد حیدری مهر، نجات دهلی، علی نجاتی و یک خبر نگار بنام ابوالفضل عابدینی باز داشت و با سپردن وثیقه آزاد و در دادگاه انقلاب منظر صدور حکم هستند. بدین وسیله در این روز که همزمان با دومین روز دور جدید اعتصاب ما کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه می باشد اعلام می کنیم:

1- بگذارید کارگران راحت زندگی کنند و به برخورد های امنیتی و قضایی با همه کارگران ایران پایان دهید  
2- پرونده قضایی کارگران نیشکر هفت تپه و تنها خبر نگار مدافع حقوق ما را مختومه کنید  
3- منصور اسانلو و محمود صالحی و همه کارگران در زندان را بدون قید و شرط آزاد کنید و اجازه تنفس به خانواده های آنان بدهید  
4- ما محل امنیت ملی نیستیم و علیه کسی تبلیغ نکردیم و خواستار محاکمه همه کسانی هستیم که اقتدار ملت ایران را تضعیف کرده و می کنند.

### کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه

16/12/1386

## اعتصاب کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه با موهفیت پایان یافت

کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه، پس از دریافت حقوق خود که به مدت دو ماه به تعویق افتاده بود، به اعتصاب خود به شیوه مشروط پایان دادند.

کارگران این شرکت اعلام کرده اند که در صورت عدم پرداخت پاداش، دوباره اعتصاب خواهند کرد.

لازم به ذکر است که اعتصاب شکوهمند اخیر کارگران نیشکر هفت تپه که به مدت چهار روز به طول انجامید، مسئولین و کارفرمایان را وادار کرد تا حقوق معوقه آنان را بپردازند. این اعتصاب در شرایطی انجام گرفت که ماموران اطلاعاتی به شدت کارگران را زیر فشار قرار داده و با تهدید و ایجاد رعب و وحشت، کارگران را از اعتصاب منع میکردند. اما علیرغم تهدیدات نیروهای حفاظتی سرمایه، کارگران اعتصاب خود را با موفقیت به پایان رساندند. \*

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی  
دوشنبه 20 اسفند 1386

3. ایرج آذرین، "پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات"، به پیش، شماره 4، پنجشنبه 16 تیر 1384 (7 ژوئیه 2005).

4. دکتر علی حاج قاسمی، "تداوم راهبرد رفرمیستی «شرکت» در انتخابات"، سایت ایران امروز، 24 فوریه 2008.

5. فرخ نگهدار، "آینده با ولایت فقیه نیست"، سایت ایران امروز، 21 فوریه 2008.

6. اکبر گنجی، "به کام سلطان، به زیان دموکراسی - مشارکت در فریضه جهاد دشمن کوب سلطان"، سایت/اخبار روز، 16 اسفند 1386.

7. "نامه سرگشاده گروهی از جمهوری خواهان مقیم خارج"، سایت های اینترنتی، 11 مارس 2008.

8. کاظم علمداری، "بن بست انتخابات در ایران"، سایت ایران امروز، 28 ژانویه 2008.

9. دکتر مهرداد مشایخی، "از اصلاح طلبی حکومتی تا جنبش حقوق شهروندی"، سایت ایران امروز، 1 مارس 2008.

10. حسین باقرزاده، "روز جهانی زن - رأی گیری 24 اسفند"، سایت ایران امروز، 5 مارس 2008.

11. "اسانلو، رئیس سندیکای اتوبوس رانی تهران از زندان اوین اعلام کرد؛ رای به یاران خاتمی تنها راه نجات کشور است"، سایت ایران امروز، 22 اسفند 1386.

12. ایرج آذرین، "تناقضات جمهوری خواهی - لیبرل ها پس از مجلس ششم"، بارو، شماره 21، مرداد 1383 (اوت 2004).

\*\*\*

آدرس تماس مستقیم با  
اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

تلفن: 0046-739-397-143

بارو

سرمدبیر: ایرج آذرین

Editor: Iraj Azrin  
editorbaroo@yahoo.se

## اپوزیسیون پارلمانی در رژیم بی پارلمان

نیز یک رقیب دائمی لیبرالیسم برای کسب نمایندگی طبقه سرمایه دار است، بلکه نگاهی به تجربه کشورهای غربی نشان می دهد که لیبرالیسم، بویژه برخلاف سوسیالیسم مارکس، یک مکتب سیاسی است که واریاسیونهای کشوری آن بسیار زیاد است. لیبرالیسم انگلیسی با لیبرالیسم فرانسوی فرق دارد، و لیبرالیسم ایتالیایی یا آلمانی از هردوی اینها متفاوت اند و با یکدیگر نیز تفاوت های اساسی دارند. لیبرالیسم ایرانی، در شکلی که در ده سال گذشته حیات داشته است، مقلد ای از عناصر تصادفی است، که بخصوص مولفه های معدود ایرانی اش بدون هیچ بررسی انتقادی با عناصری به عاریت گرفته از کشورهای متعدد غربی و از مقاطع تاریخی دور از هم ترکیب ناهمگونی را می سازند. همه این عوامل و اگرایی میان لیبرالیسم و بورژوازی ایران را تشدید کرده اند.

هدف این مقاله به بررسی موقعیت لیبرالیسم و تحلیلی از سیر آتی آن محدود بود، اما در اینجا بی مناسبت نیست که در مقام مقایسه یک نکته در مورد وضعیت سوسیالیسم گفته شود. سیر سوسیالیسم در دوره حاضر نقطه مقابل سیر لیبرالیسم بوده است. نه فقط متناظر با قوس نزولی لیبرالیسم منحنی نفوذ سوسیالیسم در جنبش های اجتماعی صعودی بوده، بلکه به ویژه سوسیالیسم با قدم های کوچک اما پیوسته توانسته است به طبقه کارگر نزدیک شود. برخلاف مورد لیبرالیسم، موانع اصلی بدل شدن سوسیالیسم به نماینده سیاسی طبقه کارگر در درون خود طبقه نیست، بلکه در شرایط سیاسی ای است که اساسا مجال نمایندگی سیاسی را از طبقه کارگر سلب کرده است. از همین رو، عروج سوسیالیسم کارگران بطور طبیعی به معنای گشایش عمومی عرصه سیاسی است. پایه مادی رشد سوسیالیسم نیز همین جاست: هر درجه پیشروی طبقه کارگر به معنای نزدیک شدن تمامی جامعه به آزادی است، و تلاش برای ابراز وجود نیرومند همین جنبش محور استراتژی سیاسی سوسیالیست ها در وضعیت فعلی ایران را می سازد.

زیرنویس ها:

1. برای تفصیل این نکته نگاه کنید به، ایرج آذرین، "اپوزیسیون لیبرال بالهای بسته اش را می گشاید؟ - اپوزیسیون لیبرال و کارکرد سیاسی مانیفست گنجی"، بارو، شماره 12 و 14، مهر و آبان 1381 (سپتامبر و اکتبر 2002).

2. برای تفصیل این نکته نگاه کنید به، ایرج آذرین، چشم انداز و تکالیف، انتشارات

## بحران های اجتماعی پیش رونده و صعود مقاومت ناپذیر مبارزات و جنبش کارگری

"خصوصی سازی" در همگرایی با سیاست های اقتصادی نئولیبرال

موسی فرهمند

بخش اول این مقاله (به نقل از نشریه کارگر پیشرو که در داخل ایران منتشر می شود) در به پیش! 28 منتشر شد. در زیر ادامه آنرا می خوانید.  
به پیش!

### بخش دوم

با اجرائی شدن اصل 44 قانون اساسی و "خصوصی سازی" اموال عمومی تحت عنوان "اموال عمومی دولتی" در همگرایی هر چه بیشتر با سیاست اقتصادی نئولیبرال و شرایط صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی (WTO)، جهت اخذ اعتبار و تسهیل تحرک سرمایه های بین المللی فراملیتی در چپاول و غارت منابع و ثروت های ملی و استثمار بی رحمانه ی نیروی کار و تشدید بی حقوقی ای که در موارد فوق بر شمرده ایم، توأم با اختناق و سرکوب هر چه بیش تر جنبش ها و مبارزات حق طلبانه ی طبقات و اقشار محروم جامعه می باشد. چرا که این همگرایی از 18 سال پیش و به طور کامل، آغاز شده و نتایج تبعی آن فقر و فلاکت بی حد و حصری است که شاهد آنیم و اکنون نتمه ی سفره ی خالی مردم نیز قرار است با اصل 44 پیشکش ما فیای سیاسی- اقتصادی "ملی" و بین المللی شود. لازم است خاطر نشان کنیم اساساً نکبت و ادباری که دامن گیر توده های مردم جامعه ی ماست نه خصوصی سازی و یا هم آوایی و خدمت گذاری سرمایه های بین المللی و پذیرش شرایط نهادهای سرمایه های فراملیتی، بلکه نظام تولیدی سرمایه داری حاکم بر جامعه است که هر روز، هر ساعت و در هر دقیقه و ثانیه مصائب پرشمرده ی فوق را تولید می نماید و یادآور می شوم که این پیوند نامیمون بر شدت این فرایند و بر دامنه و عمق این بی حقوقی برده وار می افزاید. معذرا آسیب شناسی این وصلت ما را قادر خواهد ساخت تا موقعیت خویش را در شرایط جدید دریابیم و راه های مقابله با آن را، که با نیرنگ های متنوع و انواع لطایف الحیل توأم با سرکوب حکومتی، عرضه می شود، و نظریه پردازان خود را در میان طبیف نیروهای رفرمیست و "چپ" و اپورتونیست دارد، به درستی بیابیم و با هوشیاری به پیش ببریم.

گفتیم که بودجه ی سال 1386 در کلیت خود بودجه ای تورم زاست که با افزایش حجم نقدینگی و سیاست های اقتصادی ای که به

فساد دستگاه های دولتی و فقر بیش تر توده های مردم در اثر رشد نرخ تورم چهار نعل- شدیدترین نرخ تورم-منجر خواهد شد. "رشد نقدینگی در سال جاری به 41/2 درصد و نرخ تورم به 23/4 درصد خواهد رسید." این آخرین پیش بینی مرکز پژوهش های مجلس در مورد شاخص اقتصادی کشور در سال 86 است: (روزنامه ی اعتماد ملی- چهارشنبه 22 فروردین 1386- شماره 334). البته پیش بینی برخی از اقتصاد دانان بسیار بیشتر از این هاست و رشد نقدینگی را تا 50 درصد، که بیشتر مربوط به بخش دولتی است، و تورم شدید توأم با آن 25 درصد را اعلام کرده اند. تحلیل بودجه را می گذاریم برای وقتی دیگر، تا انتشار جزئیات آن و تخصیص بودجه به نهادها و ارگان های دولتی و غیره.

عجالتاً آن چه که در این مختصر مورد نظر است شدت بخشی به امر "خصوصی سازی" و تشریح آن از منظر تأثیر مستقیم بر طبقه ی کارگر ایران است.

خبرگزاری ایلنا از یکی از بلندپایه ترین مقام های حکومتی استفتاء می جوید که: "در شرایط کنونی که شرایط جنگی نیست، و حکومت تثبیت شده و اقتصاد در حال رونق است، آیا کارگران برای تحقق مطالبات صنفی و جلوگیری از مطامع سودجویان، حق اعتصاب کردن دارند؟". پاسخ: "آن چه موجب تضعیف حکومت اسلامی می گردد، جایز نیست."

چرا اعتراض و اعتصاب کارگران برای جلوگیری از مطامع سودجویان و تحقق مطالبات برحق خود، "جایز" نیست؟ این برمی گردد به ماهیت مبارزه و نقش استراتژیک اعتراض و اعتصاب کارگری در فلج کردن چرخه ی تولید به نفع سرمایه داران و برآمد سیاسی طبقه ی کارگر به عنوان یک نیروی اجتماعی و تعیین کننده ی دینامیسم تاریخ؛ و این البته که از درک بورژوازی خارج نیست. به اعتبار چنین درکی است که "حق اعتصاب" در "هیچ شرایطی" حتی اگر در اوج رونق اقتصادی و بره گشای سرمایه داران باشد، "جایز" نیست و موجب "تضعیف حکومت" می گردد. آیت الله واعظ طبسی، در رابطه ی برخورد با تحصن نمایندگان مجلس ششم (اصلاح طلبان حکومتی) در رد صلاحیت شان، گفت: "با ان ها همان طور برخورد کنید که اگر یک عده در یک کارخانه اعتصاب می کنند، و نیروهای انتظامی با آن ها برخورد می کنند." این برخورد با "یک عده اعتصاب کننده" از چه نوعی است؟ شدت برخورد و مؤثرترین نوع آن از نوع خاتون آبادی آن.

و اما لیبرال ها و "اصلاح طلبان" حکومتی و غیر حکومتی، بیرون و درون نظام، که فوقاً بی آبرو شده اند و دستان خونین آن ها در جنایت بارترین اعمال ضد کارگری و فعالان آن ها، آشکار است، در پی این هستند، که حالا که کارگران نه به تهدیدات و ابزارهای سرکوب قدرت واقعی می گذارند، و نه به توصیه ها و عده های دورغین آنان اعتقادی

دارند، بی آن که حق مسلم اعتراض و اعتصاب آن ها به رسمیت شناخته شود و با وجود بی شرمانه ترین رفتارها و ضد انسانی ترین برخوردها با آن ها، هم چنان با جسارت اعتراض و اعتصاب می کنند، کشته، مجروح، زندانی، شکنجه و سرکوب می شوند؛ در صدد برمی آیند تا از شبکاه شعبده بازی خود "طرفه" به در آورند و خاک به چشم کارگران بپاشند. علل اعتراضات و اعتصابات را واژگونه جلوه دهند و "گفتمان مزورانه ی" خود را به جنبش انقلابی طبقه ی کارگر متناسب کنند. خیانت های این مزدوران سرمایه سابقه ای بس طولانی دارد که فقط به یک نمونه ی کوچک آن و مسابقه ضدیت با طبقه ی کارگر و خدمت به استثمارگران، پیشی گرفتن از اصول گرایان سنت پیشه ی مجلس پنجم "خروج کارگاه ها و مراکز تولیدی خدماتی زیر 5 نفر از شمول "قانون کار" و دو برابر کردن این تعداد از کارگران از شمول همین قانون کار ضد کارگری، و اینک معجزه ی این آقایان: "افزایش اعتصابات کارگری از دو ماه پیش که در رشد مطالبه ی سهام واحدهای تولیدی در میان جامعه ی کارگری رخ نمود، که بر خلاف ماهیت به ذاته چپ اعتصابات کارگری، شاهدهی است بر آغاز روند شکل گیری گفتمانی نو در جامعه ی کارگری که از ان باید با عنوان گفتمان "لیبرالیستی کارگری" یاد کرد، بر پایه ی سلطه این گفتمان بر جامعه کارگری است که چهار اعتصاب (کارگران پتروشیمی اراک، خارک، آبادان، موتورسازان تراکتورسازی تبریز) برگزار شد. در طول دو ماه پیش بر خلاف واکنش های پیشین کارگران نسبت به اجرای سیاست خصوصی سازی، در جهت سهم خواهی از روند خصوصی سازی بود، نه نفی و مقابله با آن. تحت تأثیر این گفتمان، پدیده ای چون اعتصاب علیه خصوصی سازی، در حال جایگزینی با پدیده ی نوظهوری با عنوان اعتصاب برای خصوصی سازی است." (علی حق-روزنامه ی یاس نو، یکشنبه 5 بهمن 1382) "تأکیدات از من است".

لایند "جان باختن"- نه کشتار بی رحمانه ی- کارگران مس خاتون آباد شهر بابک کرمان درست یک روز قبل از همین ادعا در 4 بهمن 1382، "برای اجرای خصوصی سازی" و لیبیک به استقرار منویات اصل 44 قانون اساسی، در چهارچوب حراج زدن به اموال عمومی با عنوان مزورانه ی «اموال دولتی» بوده است و ما نمی دانستیم؟! خوب، پیوند "معجزات" مختلف مسیر به یمن تحریفات بی شرمانه، هم ممکن و هم شدنی است؟! جای تعجب این جاست، چرا دولت فخمیه که خود از عشاق سردمدار "خصوصی سازی" و در خدمت کثیف ترین مطامع محافل امپریالیستی و سرمایه های فراملی است، از این "گفتمان نئولیبرالیستی" کارگران استقبال نکرد و آن ها را سرکوب کرد، اخراج نمود، فسخ قرارداد کرد و به اعتصاب غذا کشاند. آدم نمی تواند در مقابل این مردمان

## بحران های اجتماعی ...

### "خصوصی سازی" در همگرانی با ...

"ماتحت أخت شمشیرباز" قسم حضرت عباس را باور کند یا دم خروس را؟! مبارزات کارگران و کارکنان واحدهای تولیدی و خدماتی- در سطح جهان و ایران- علیه "خصوصی سازی" که یکی از شرایط وام و اعتبارات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، جهت تقویت بخش خصوصی، که یکی از مؤلفه های مهم آن طرح "تعدیل ساختاری" است که در هم گرانی با سیاست اقتصادی نئولیبرالیستی است.

طرح "تعدیل ساختاری" که در دهه ی 70 میلادی در پاره ای از کشورهای جهان و عمدتاً در جنوب شرقی آسیا به اجرا درآمد، در سال های اولیه خود باعث رشد اقتصادی و نه توسعه ی اجتماعی این کشورها گردید تا جایی که سردمداران بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در تجدید از دولت های مجری این طرح و رشد اقتصادی این کشورها آنان را "بیرهای غران" نامید. تنها یک دهه از اجرای این سیاست کافی بود که آن چنان بحران های اجتماعی و فقر و فلاکتی را برای توده های مردم و به ویژه طبقه ی کارگر به ارمغان آورد که همان سردمداران اعتراف کنند که "البته این برنامه نارسائی ها و اشتباهاتی را به همراه داشته که دولت های مجری نتوانسته اند با آن ها مقابله کنند و در نتیجه این طرح موفق نبوده است" و "بیرهای غران" به "گره های ولگرد" تبدیل شدند. همان طور که گفتیم این برنامه که "طرح تعدیل ساختاری" را در محور خود دارد بر مؤلفه های زیر استوار است:

- 1- کاهش هزینه های اجتماعی دولت (آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، بیمه های درمانی، خدمات رفاهی، فرهنگی، ورزشی، تفریحی و ایجاد ده ها حلقه اجتماعی دیگر)
- 2- حذف یارانه ی کالاها و خدمات دولتی تا قیمت های واقعی آن ها را بازار تعیین کند.
- 3- انجماد و تثبیت دستمزدها (کاهش هزینه های تولید کالا و خدمات)
- 4- طرح تعدیل (ریزش) نیروی انسانی.
- 5- کاهش واردات و افزایش صادرات.
- 6- کاهش نقش دخالت دولت در اقتصاد.
- 7- تقویت بخش خصوصی و امنیت سرمایه گذاری و تحرک سرمایه
- 8- ...

چون بحث ما در این جا فقط اشاره به "خصوصی سازی" و نائتیر مستقیم آن بر زندگی طبقه ی کارگر ایران است، از شرح تفصیلی فرایند "جهانی سازی" سرمایه داری و شتاب بخشی به آن می گذریم و به تأثیر معین "خصوصی سازی" بر زندگی توده های محروم جامعه و به ویژه کارگران و به واکنش های آن ها در قبال "خصوصی سازی" که آقای علی حق مدعی همراهی کارگران با آن

است می پردازیم.

این تحریف بی شرمانه و بدیهی در حالی عنوان می شود که کارگران و کارکنان واحدهای تولیدی و خدماتی علیه "خصوصی سازی" که یکی از شرایط اعطای وام و اعتبارات نهادهای بین المللی سرمایه داری مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، جهت تقویت بخش خصوصی، که یکی از مؤلفه های مهم آن طرح "تعدیل ساختاری" است که در همگرانی با سیاست اقتصادی نئولیبرالیستی، کاهش هزینه های اجتماعی دولت، نظیر آموزش و پرورش، بهداشت، خدمات درمانی، رفاهی، ورزشی، تفریحی، فرهنگی، حذف یارانه ها و ایجاد ده ها حلقه اجتماعی دیگر است. این مؤلفه که در محور خود "طرح تعدیل (ریزش) نیروی انسانی" را دارد، تهدید و عدم امنیت شغلی کارگران و کارکنان دون پایه ی دولت را به همراه دارد که منجر به تحمیل بی رحمانه ترین قراردادهای موقت کار، سفید امضاء و شرایط غیرانسانی کار-افزایش مطلق روزانه کار بدون افزایش دستمزد، افزایش شدت کار، تحمیل حجم و مقدار بیشتر انجام کار به تعداد کم تر کارگران و ...- از سوی کارفرما می شود. "طرح تعدیل نیروی انسانی" بیکارسازی های گسترده را در میان کارگران و کارکنان- آن هایی که شانسی برای دست یابی به کار داشته اند- را دامن می زند و هراس از دست دادن شغل، با کوچک ترین اشاره ی کارفرما را به دنبال دارد که شدیداً امنیت شغلی کارگران را به مخاطره می اندازد.. کاهش و تثبیت دستمزدها جهت پائین آوردن هزینه ی تولید و بالا رفتن سود هر چه بیشتر سرمایه داران در همین "طرح تعدیل ساختاری" مستتر است که به فقر و فلاکت روزافزون کارگران می انجامد.

حذف یارانه ها با هدف واقعی شدن قیمت کالاها و تعیین آن به وسیله بازار، یکی از فاکتورهای این طرح است. کاهش ارزش پول ملی که منجر به کاهش قدرت خرید توده های مردم (حتی اگر با افزایش مقدار اسمی دستمزدها باشد)، از دیگر عوامل آن است. چندین مؤلفه ی دیگر که مجال طرح و تحلیل آن ها در این جا نیست.

مضمون و هدف اصلی این طرح تقویت بخش خصوصی در پیوند تنگاتنگ با منافع سرمایه های فراملیتی برای چپاول و غارت و استثمار هر چه بیشتر کشورهای پیرامونی و به ویژه بهره کشی بی رحمانه ی هر چه بیش تر و افزایش سود سرمایه ها از طریق استفاده از نیروی کار ارزان و فشردن دستمزدها است. چنان چه مشاهده می شود امروزه جا به جایی و گسیل سرمایه ها به سوی نقاطی از جهان صورت می گیرد که از نیروی کار ارزان برخوردارند. مثلاً هزینه ی تولید یک جفت کفش که به وسیله ی شرکت NIKE (نایک) در ویتنام تولید می شود بدلیل نیروی کار ارزان (و البته مواد خام ارزان که به آن خواهیم پرداخت) 36 سنت تمام می شود و در

آمریکا به دلیل نیروی کار گران تر (19/5 دلار دستمزد ساعتی) هزینه تولید همین کفش چیزی حدود 16 دلار تمام می شود. دستمزد یک کارگر ویتنامی چیزی حدود 22 سنت در روز است. همین کفش تولید شده در ویتنام به قیمت 23 دلار در کانادا به فروش می رسد. (آمار مربوط به سال های 1995 است). مواد خام به دلیل این که قیمت آن ها از سوی کشورها و شرکت های سرمایه داری بین المللی تعیین می شود و به دلیل مبادله ی نابرابر بین کشورهای پیرامونی و مرکز یا پیرامون و متروپل در کشورهای متروپل و کشورهای اقماری تفاوت چندانی با هم ندارند. مثلاً قیمت کائوچو، قهوه، شکر و یا مواد خام دیگر در کشور آمریکا و برزیل، کوبا و نیکاراگوئه که تولید کنندگان این اقلام هستند تفاوت زیادی با هم ندارند. حتی این مواد گاهی اوقات به وسیله ی کشورهای بزرگ و نهادهای بین المللی مثل سازمان تجارت جهانی و WTO (قبلاً گات) آن چنان توری سرشان می خورد که با قیمتی کم تر از قیمت تولید شده در کشور خود برای به دست آوردن ارز و حفظ تولیدات داخلی و پرداخت بهره ی وام های خود و.. در بازار جهانی به فروش می رسند.

بنا بر این قیمت مواد خام نقش چندان مؤثری در جا به جایی و تحرک سرمایه ندارد و همان طور که گفتیم نقش تعیین کننده ی این فرایند به دلیل بحران ساختاری سرمایه داری که نتیجه ی بلاواسطه ی کاهش نزولی نرخ سود است، به یمن وجود نیروی کار ارزان می باشد. گر چه طبقه ی کارگر کشورهای مرکز و متروپل نیز از آسیب های خروج سرمایه ها از کشورهای خود بی بهره نمی مانند.

در اساسی ترین وجه این برنامه ی "خصوصی سازی" که از سیاست های اقتصادی نئولیبرالی و تشدید فرایند "جهانی سازی" است، صدمه ای است که به نیروی کار کشورهایانی که سرمایه به آن وارد یا از آن خارج می شود؛ چرا که همان گونه که به اجمال برشمردیم، آن ها را در معرض اصابت مستقیم خود برای افزایش سود قرار می دهد، مصائب کار، متناظر با افزایش سود سرمایه داران، رواج بی رحمانه ترین بردگی مزدی در اثر خیل عظیم بیکارسازی و بیکاران، عدم امنیت شغلی، موجب تقویت پایه های نظام تولیدی کاپیتالیستی "ملی" و فراملی می شود.

نزدیک به سه دهه است که کارگران سراسر جهان علیه این طرح که جز فقر و بی حقوقی و حشمتناک برای آن ها چیزی به ارمغان نیاورده است، به مبارزه ای خونین و تا پای جان دست می زنند و هر روز در این راه زندانی، شکنجه، مجروح، کشته و اعدام شده و می شوند. جنوب شرقی آسیا و به ویژه کره ی جنوبی و مالزی و آمریکای لاتین-برزیل، مکزیک، بولیوی، آرژانتین و... نمونه های بارز و صحنه های خونین این مبارزه اند.

در همین رابطه بود که کارگران و کارکنان

## بحران های اجتماعی ...

## "خصوصی سازی" در همگرایی با ...

پتروشیمی اراک، اصفهان و خارک علیه واگذاری این واحدهای صنعتی به بخش خصوصی دست به اعتراض زده و در راستای خواست خود حدود 1000 تن از کارکنان معترض پتروشیمی اراک از شنبه هشتم آذرماه 1382 به مدت 3 روز اعتصاب غذا کردند. کارکنان اعتصابی اعلام داشتند: "رئیس شرکت صنایع پتروشیمی طبق بخشنامه ای در تاریخ 82/7/8 کلیه ی پرسنل شاغل پتروشیمی اراک، خارک، اصفهان و آبادان را از نفت منفک اعلام کرد؛ یعنی آن ها را به بخش خصوصی واگذار کرد." نماینده ی معترضین اعتصابی در ادامه گفت: "قرارداد ما با شرکت 30 ساله و دو طرفه بوده است، اما شرکت ملی پتروشیمی این قرارداد را یک جانبه فسخ کرده است." وی گفت: "اکنون معترضین معتقدند که دوران برده داری به سر رسیده که کارگران همراه زمین فروخته شوند." (اعتراض جمعی از پرسنل رسمی پتروشیمی آبادان، اراک و اصفهان به سند یک سوپیه ی قرارداد های استخدامی- نشریات کثیرالانتشار و رسمی کشور در تاریخ 1382/7/8)

بر خلاف ادعای نویسنده ی روزنامه ی "پاس نو" علی حق (مشاور آقای ربیعی از اعضای بلندپایه ی وزارت اطلاعات و مشاور آقای خاتمی رئیس جمهور اسبق و مدیر مسئول روزنامه ی کار و کارگر)، "کارگران شرکت موتورسازان تراکتورسازی تبریز نه در جهت حمایت از خصوصی سازی و سهم خواهی از آن، که در واکنش به افزایش سهام قابل واگذاری این شرکت از 1500 ریال به 7000 ریال به کارکنان و مدیران میانی، از ادامه فعالیت دست کشیدند." (1382/9/1) - به نقل از نشریات رسمی کشور) و این تازه شامل کارکنانی است که شانس داشتن شغلی رسمی با قراردادهای درازمدت را داشته اند. و این مقوله نه به "اعتصاب برای خصوصی سازی" که مربوط به "واگذاری سهام شرکت های دولتی به کارکنان" به سال های قبل از انقلاب می رسد که بر اساس ماده ی واحده "قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی" مصوب 1354/4/12، واگذاری سهام به کارکنان و کارمندان و حتی کشاورزان پیش بینی شده بود. کارنامه ی سیاه این حيله ی بورژوازی که متناظر با بهره کشی شدید کارگر "سهام دار" است، نشان می دهد که در طول سال هائی که از اجرای این سیاست می گذرد از میان حدود 10 میلیون کارگر و کارمند تنها حدود 716 هزار نفر سهام دار شده اند (طبق آمار رسمی). گذشته از این، کاهش قدرت خرید کارگران در طول این سال ها (طبق آمار رسمی از 1373 تا سال 1385، سالانه 5/6 درصد از قدرت خرید مردم کم شده است) سبب شده تا مطابق آمار منتشره از

سوی مدیر کل سهام کارگری وزارت کار و امور اجتماعی، در بیش تر از 75 درصد از موارد، کارگران سهام دار، برای تأمین هزینه ی خرید و اجاره ی مسکن و درمان، نسبت به فروش سهام خود اقدام می کنند و در 15 درصد موارد نیز به منظور تهیه ی جهیزیه، تنها سهم ناچیزشان را به فروش می رسانند. تحلیل "طرح واگذاری سهام شرکت های دولتی به کارکنان" در مجال این مختصر نیست.

شعار "واگذاری کار مردم به مردم" در حالی به عنوان عمده ترین هدف برنامه ی سوم توسعه داده شد که روند "خصوصی سازی" به جای "اصلاح ساختار اقتصادی" و "افزایش کارائی" و "رقابت" مورد نظر سردمداران نظام حاکم (مافیای اقتصادی- سیاسی) مترداف هائی چون "راهسازی"، "ارانت خواری" و "خودمانی سازی" به برداشت های کارگری از "خصوصی سازی" اضافه کرده است. واگذاری حساب شده ی برخی شرکت ها و مؤسسات تولیدی و خدماتی و ... از سوی بنیادها و نهادها و وزارت خانه های دولتی و دولت در طول دهه های 70 و 80 به نام خصوصی سازی، واکنش ها و اعتراضات را از سوی کارگران و کارمندان دون پایه ی این وزارت خانه ها و نهادها، در حالی شکل می داده که مطابق اعلام رسمی سازمان مدیریت و برنامه ریزی بیش از 52 درصد بیکاران فعلی، پیش تر در این وزارت خانه ها و نهادها شاغل بوده اند که در اثر خصوصی سازی از کار بی کار شده اند. ارائه ی همین آمار رسمی و کلی، بدون لحاظ هزینه های سربار اجتماعی- اقتصادی از تبعات خصوصی سازی برای طبقه ی کارگر و کارکنان جزء کافی است تا قضاوتی واقع بینانه نسبت به آثار شوم خصوصی سازی بدست آورد. در چنین شرایطی، که واقعیت تلخ و هولناک تهدید امنیت شغلی کارگران و کارکنان فقیر را در کارنامه ی سیاه گذشته ی خود دارد و قراردادهای موقت، سفید امضاء و مشروط و بردگی آور کنونی مرتبط با عدم امنیت شغلی را، در دستور روز، الفاء علل اعتراضات و اعتصابات کارگری را «سهم خواهی» آن ها و اجرای سیاست "واگذاری شرکت های دولتی" به کارگران و مردم تحت عنوان "سهام عدالت" یا هر نام دیگری، چیزی جز فریبی آشکار که با خواست ها و مطالبات کنونی کارگران بیگانه است؛ و خانناهی برای انحراف مبارزات کارگران، معلمان، پرستاران و دیگر اقشار زحمتکش جامعه، اعمال می شود، نیست.

با نگاهی گذرا به علل اعتصابات و اعتراضات کنونی کارگران و اقشار زحمتکش جامعه، که در نشریات رسمی و همچنین در معدودی از انتشارات راجع به کارگران، می خوانیم، به عیان می بینیم که اهم این اعتراضات حول "عدم امنیت شغلی"، "عدم پرداخت دستمزد به موقع" و "روند بی حقوق سازی کامل کارگران" است، که بر ادعای

حفاظان سرمایه داران و خرده ایدئولوژی فروشان مزدور آن ها خط بطلان می کشد.

\*\*\*\*\*|

رکورد توری حاکم بر روند رشد اقتصادی جامعه، تشدید تحریم های اقتصادی از سوی شورای امنیت سازمان ملل، و اتحادیه ی اروپا و آمریکا، که بر تکنولوژی و نوسازی صنایع فرسوده ی کشور تأثیر مخرب برجای می گذارد و به خروج سرمایه ها از بخش تولیدی می انجامد. (نگرانی موجود در مورد افزایش دامنه ی تحریم های اقتصادی در مورد ایران موجب شده تا سرمایه گذاران تمایل کم تری برای حضور در بخش صنعتی پیدا کنند. بر اساس آمارها رسمی بخش وسیعی از شرکت های صنعتی فعال در کشور به مواد اولیه و ماشین آلات اروپائی نیاز دارند که در این روند سخت، بهره گیری از این امکانات نیز غیرممکن به نظر می رسد. جدیدترین آمار گمرک نیز نشان می دهد که حجم وسیعی از کالاهائی که طی سال های 84 و 85 وارد کشور شده به کالاهای مصرفی و غیرسرمایه ای اختصاص یافته است.

تشدید روند خصوصی سازی در همگرایی با سیاست های اقتصادی نئولیبرال با اجرائی شدن اصل 44، بودجه ی توری سال 86، رشد نقدینگی، افزایش نرخ تورم، ریسک بالای سرمایه گذاری خارجی و داخلی در کشور، فرار سرمایه ها به خارج از کشور، رشد و تسلط هر چه بیشتر سرمایه های ربائی و دلالی و تجاری بر اقتصاد بیمار جامعه، فساد دستگاه های دولتی و اداری، و ده ها معضل اقتصادی دیگر که بالمال تأثیرات مخرب خود را بر پویایی جامعه برجای گذاشته و بردامنه و عمق بحران های اجتماعی و حرکت های اعتراضی و مبارزاتی توده های زحمت کش، که مستقیماً مورد اصابت سیاست های ضد مردمی حاکمان و نظام تولیدی سرمایه داری هستند، واکنش ها، سرکوب و رفتارهای ضد اجتماعی و طبقاتی را در بالا تشدید خواهد کرد و به طریق اولی منجر به تشدید و عریان تر شدن تضادهای خود حکومت گران خواهد گردید. چنانچه در آینده ای نه چندان دور- و نزدیک- شاهد برخوردهای آشکارتری از آن ها خواهیم بود. صد البته روبروئی و تشدید و تضاد هر چه بیشتر طبقاتی بر پولاریزاسیون و قطب بندی جامعه خواهد افزود و پایه های اجتماعی حاکمیت را به عقب مانده ترین لایه های اجتماعی جامعه به عقب خواهد راند؛ امنیتی- نظامی شدن حاکمیت و توتالیترسیم ناشی از این نوع حکومت گری و تحمیل و تشدید فشار و سرکوب علیه جنبش کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان، مهاجران و ... شکاف طبقاتی را عمیق تر و پهن دامنه تر خواهد کرد و بر رادیکالیزم جنبش و اعتراضات خواهد افزود.

طبعاً هر اعتراض از پائین بر وحدت-تضاد لایه های طبقه ی حاکمه تأثیر مستقیم و

دهد، سازماندهی می کند و اشکال مبارزه ی طبقات انقلابی را که به صورت خودجوش در جریان جنبش و پراتیک مبارزاتی پدیدار می شود به سطح **آگاهی شکل یافته** ارتقاء می دهد و می کوشد که مبارزات توده ای را که در جریان است و با رشد و ارتقاء آگاهی توده ها و با تشدید بحران های اقتصادی-سیاسی بی

وقفه شیوه ها و راه های نوین و متنوع دفاع و حمله می آفریند، ضمن همراهی و شرکت فعال در آن، مورد مطالعه ی دقیق قرار می دهد-به همین دلیل هیچ گاه یک شکل مبارزه ی ممکن و موجود را قاطعانه مطرود نمی شمارد و در هیچ موردی، مارکسیسم خود را به شکل ممکن و موجود در یک لحظه ی تاریخی معین محدود نمی سازد، و می پذیرد که یک تغییر در موقعیت اجتماعی، پیدائی شکل های جدیدی از مبارزه را که تا به آن وقت برای مبارزین آن مرحله ناشناخته است به دنبال دارد. بحران های قریب الوقوع، اشکال جدیدی از مبارزه را با خود به همراه خواهد داشت که در حال حاضر برای ما قابل پیش بینی نیستند.

تحلیل شرایط عینی و مشخص هر دوره ی تاریخی معین (شرایط عام) و یافتن علل و جهت رشد اعتراضات و اعتصابات کارگری (شرایط خاص) و فرایند پیش روی آن ها، می تواند به آموزش و سازماندهی طبقه ی کارگر به یافتن و کاربست شیوه ها و راه های نوین و متنوع مبارزه کمک نماید.

رهیافت مبارزه ی طبقه ی کارگر از درون پراتیک مبارزه و جنبش های حاضر و آگاهی ناشی از موقعیت خود و با استفاده از تجارب تاریخی اخذ می گردد.

بیش از هر چیز نکته این است که مبارزه ی طبقاتی را در تاریخ روزمره دنبال کنیم و با داده های تاریخی از قبل موجود و آن چه روزانه به تازگی اتفاق می افتد، به طور تجربی اثبات کنیم. زدودن اثرات لیبرالیستی، اپورتونیستی، محافظه کارانه، خرافی، ارتجاعی و اسطوره ای زدائی از فضای ذهنی طبقه ی کارگر با **پراتیک خود طبقه**، و هم چنین با تبلیغ و ترویج اندیشه های علمی و انقلابی، ممکن و میسر است تا به بحران ایدئولوژی و گرایش های نامتناظر با استراتژی و اهداف آنی و آتی پایان دهد و به انکشاف **شرایط ذهنی انقلابی**، که خلاء آن احساس می شود یاری نماید، از مسائل مبهم نظری است.

فقر اما در کشور ما با سرمایه های عظیم نفتی و گازی و منابع و معادن غنی اش ریشه کن نمی شود و نشده است. علتش هم "خصوصی سازی" از طریق سهام عدالت، یا واگذاری مستقیم صنایع کلان به فلان و بهمان و یا به آقازاده های نظام، در بالا یا پائین بودن نرخ تعرفه ی کالاهای وارداتی، یا در بازبودن مرزها و ورود کالاهای قاچاق و یا عدم رشد صنایع تولیدی صنعتی

بقیه در صفحه ۱۴

و اعتراض و جسارت در پی گیری خواست های خود دست بر نمی دارند؟ این جسارت و دفاع از خواست ها و مطالبات خود به طور یکپارچه و همبسته و متحد-حداقل در بین کارگران یک کارخانه یا واحد تولیدی و خدماتی- به لحاظ جامعه شناختی، حاکی از چیست؟

این هم نظری و اتحاد عمل مشهود و یک بستر در استقبال از خطر سرکوب، زندان و شکنجه چگونه به وجود آمده و با چه مکانیسمی ایران می شود و استمرار می یابد؟ شناخت دینامیسم این اعتراضات و مکانیسم راهبردی آن ها می تواند به فعالین کارگری و کارگران آگاه در جهت ارتقاء این اشکال نهفته و جنبی سازمانیابی و اعلام نشده، به شکل یابی علنی، و اعلام موجودیت آشکار آن ها، کمک مؤثری نماید. تاکید بر این نکته ضروری است که جنبش های اعتراضی کارگران در سطح کارخانه ها، واحدهای تولیدی و خدماتی، بدون دارا بودن تشکل و ظرف تشکیلاتی، از نوع دیگر جنبش های اجتماعی توده وار، التقاطی، خلق الساعه، غوغا سالار و موردی نبوده و از یک انسجام درونی طبقاتی برخوردار است که ویژگی خاصی به آن می بخشد. لازم به یادآوری که نوع مبارزه ی پیش گفته پراکنده، ضعیف، خرده کاری، به صورت جنبی و بسیار ضربه پذیر با دورنما واقف محدود است؛ اما معایب این شکل از مبارزه بی توجهی و بی اعتنائی به آن را توجیه نمی کند و می تواند سوژه ای مورد مطالعه و تجربه باشد.

گرچه مانع ساختاری تشکل یابی کارگران، دیکتاتوری و اختناق و استبداد بورژوازی حاکم و حامیان نظام تولیدی کاپیتالیستی هم چنان پا برجاست و هر لحظه بر شدت آن افزوده می شود، اما این نیز واقعیتی است که به یمن مبارزات این سوی معادله قدرت، در دیوار اختناق و استبداد شکاف های عظیم و رخنه های وسیع ایجاد شده که وضعیت را نسبت به دو دهه ی قبل متفاوت و تا حدودی توازن قوا را به نفع جنبش های اعتراضی بر هم زده است. این بماند.

اما غلبه بر موانع ذهنی تشکل یابی کارگران نظیر، عدم امنیت شغلی، رقابت بین خود، ناآگاهی، سکوت از ترس بیکاری، رفورمیسم، فرقه گرایی جریانات و گرایش هایی که تشکل کارگری را منطبق با "تخت پروگرس" \* خود می خوانند {فرقه گرایی}، اپورتونیسم جهت متشکل کردن کارگران مسئله ی محوری و مبهم شرایط کنونی است. در این رابطه یادآور می شوم اگر اشکال مبارزه ی طبقاتی و پیدایش فرم ها و ظروف مرتبط با آن ها را از جنبه ی تاریخی و مارکسیستی آن مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که مارکسیسم این اشکال را اختراع نمی کند، بلکه تنها آن را تعمیم می

## بحران های اجتماعی ...

### "خصوصی سازی" در همگرایی با ...

مشخص خواهد گذارد و به مصداق ضرب المثل "اسب ها در سربالائی همدیگر را گاز می گیرند" تا آن جا که هنوز با خطر جدی از پائین تهدید نشده اند و توازن قوا را به نفع خود می بینند، با چنگ و دندان خونین بریکدیگر می تازند و یکدیگر را گاز می گیرند.

با برشماری کلی مؤلفه های آشوب های اقتصادی و اجتماعی و پی آیند بحران های سیاسی حاد منبعت از آن ها، مقابله با آن ها و هدایت صحیح مبارزات اجتماعی و در رأس آن ها مبارزه ی طبقه ی کارگر را برای فعالین کارگری و سیاسی جامعه به **ضرورتی میرم** و دستور کار پیش رو مؤکد می سازد. بی هیچ تردید تغییر توازن و ارتقاء و استعلاء مبارزه به سطوح عالی تر در گرو مبارزه متشکل و سازمان یافته ی توده ی کارگران در پروسه ی مبارزات جاری و روزمره و تاکید بر تجارب تاریخی است- که باید بر آن مسئله ی مهم که در شرایط کنونی باید بر ذهن و عمل کارگران آگاه و فعالین کارگری ناظر باشد، موضوع اتحاد و انسجام و یک کاسه نمودن مبارزات پراکنده ی کارگران حول خواست های مذکور در فوق و برقراری ارتباط بین این مبارزات کارگران را در **نظری** و **عمل** برای سازماندهی کسب قدرت سیاسی و در نهایت لغو انقیاد کار به سرمایه را در دستور داشته و تضمین نماید، از وظایف میرم است.

در این جا اشاره به نکته ای را ضروری می دانم و آن این که چگونه است که کارگران یک کارخانه یا مؤسسات خدماتی و تولیدی در یک روز معین، در یک ساعت معین و در یک مکان معین و صدها کیلومتر از کارخانه و شهر محل زندگی و کار خود، برای اعتراض به وضعیت و پی گیری مطالبات خود جمع می شوند، تحصن می کنند، شب را در سرما و گرما به روز می رسانند، اعتصاب غذا می کنند، فریاد برمی آورند، می خروشنند، از مأموران انتظامی و مزدوران سرمایه کتک می خورند، توهین می شنوند، تحقیر می شوند و با انواع و اقسام تهمت ها روبرو می شوند، بی اعتنائی می بینند و ده ها مصائب و بی حرمتی را با گوشت و پوست خود لمس و مشاهده می کنند، اما هم چنان پایداری می کنند. این کارگران با مشورت و صلاحدید و هدایت چه کسانی به این همه سرکوب و ناسزا و ضرب و شتم و حتی دستگیری و زندان تن می دهند، اما از مبارزه

**"خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی" منحل باید گردند!**

## بحران های اجتماعی ...

### "خصوصی سازی" در همگرایی با ...

... نیست. همه ی این ها و مشابه این ها که جناح های فاسد و سرکوب گر حکومتی هر شب و روز در محدوده ی آن ها مشغول اثبات خود و نفی جناح رقیب هستند، معلول است، علت اساسی بقای فقر و بی حقوقی عام و سرکوب و استبداد، وجود نظام تولیدی سرمایه داری و دولت حامی آن است.

مبارزه علیه مناسبات تولید کاپیتالیستی، نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و بکارگیری آن ها در خدمت کلیت جامعه، لغو کارمزدی و انقیاد کار به سرمایه، رفع از خود بیگانگی کامل انسان، تکامل خلاقانه فرد به سود زندگی اجتماعی، لغو تقسیم کار اجتماعی و در نهایت سوسیالیسم باید در چشم انداز مبارزات کارگران ترویج و ترسیم گردد؛ .  
پیش شرط آن سازماندهی قدرت حکومتی طبقه ی کارگر در قلمرو عمل است؛ چیزی که مبارزه ی طبقاتی طبقه ی کارگر را از کثافات قرون وسطائی و اپورتونیزم لیبرالیستی متمایز می سازد.  
نکته ی آخر این که:

1- به دلیل بحران ساختاری نظام تولیدی سرمایه داری جهانی و اجبار سیاست اقتصادی نئولیبرالی در بازپس گیری دستاوردهای قرن ها مبارزات اجتماعی- اقتصادی و دمکراتیک توده های مردم و تجدید و تهدید حقوق اجتماعی آن ها و به ویژه طبقه ی کارگر زمینه های مادی و عینی وحدت و همبستگی طبقاتی و مبارزاتی آن ها را در سطح جهانی فراهم آورده و:

2- به دلیل تبعیت نظام کاپیتالیستی در کشورهای پیرامونی و همگرایی با سیاست های اقتصادی نئولیبرالی که به مؤلفه های کلی و عمده آن در بالا اشاره شد، فقر و فاقه ی هولناکی زندگی مردم زحمتکش را تهدید می نماید و.

3- به دلیل صعود مقاومت ناپذیر مبارزات اجتماعی و در صف مقدم آن ها، طبقه ی کارگر و مقابله ی وحشیانه و بربرمآبانه بورژوازی و دولت های حامی آن ها، مرزبندی طبقاتی انقلابی و ضد انقلابی هر چه روشن تر و واضح تر خواهد شد و قطب بندی و پولاریزاسیون جامعه شدت خواهد گرفت؛ بهره مندی و استفاده از موقعیت شرایط ایزکتیو و عینی جامعه در مدیریت بحران ها و تاکتیک های صحیح مبارزاتی جهت مقابله و از سرگرداندن موج سهمگین سرکوب ها بر عهده بالنده ترین و انقلابی ترین طبقه ی اجتماعی یعنی طبقه ی کارگر است و این مهم به دست نمی آید مگر با مبارزه همبسته، یکپارچه و متشکل این طبقه در فرایند مبارزه طبقاتی، هم در عرصه ی عمل و هم در نظر است. بدیهی است که این نقش راهبردی و هژمونیک با قطعنامه و بیانیه و قیام و قعود

## گزارشی از اخراج کارگران

### قراردادی

طبق اخبار و گزارشات رسیده، اخراج کارگران قراردادی از سوی صاحبان سرمایه، شدت گرفته است و هر روزه شمار زیادی از کارگران بیکار میشوند و به صف میلیونی بیکاران میپیوندند. این معضل دست و بال صاحبان سرمایه را برای بهره کشی و استثمار بیشتر کارگران باز کرده و به میل خود دستمزد کارگران را راکت و در صورت بروز اعتراض، کارگران را اخراج میکنند.

بر اساس همین گزارش، شهرداری شهرستان بجنورد، صدها کارگر که در بخشهای مختلف وابسته به این شهرداری مشغول به کار بوده، را اخراج کرده اند. لازم به ذکر است که پاداش، عیدی و مزایای پایان سال نیز به این کارگران تعلق نکرده است.

طبق همین گزارش مسئولین بیمارستان توحید شهرستان سنجند نیز تعداد زیادی از کارگران زن که در این مرکز به شیوه قراردادی مشغول به کار بوده را اخراج کرده اند.

لازم به ذکر است که تعدادی از این کارگران سابقه کاری بیشتر از 15 سال را داشته اند.

اخراج کارگران و قراردادهای موقت، تورم و گرانی سرسام آور، نداشتن امنیت شغلی و بیکار سازی کارگران قرار دادی که در آستانه سال نو صورت میگیرد، از جمله مشکلاتی است که گریبانگیر طبقه کارگر ایران است. \*

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی  
دوشنبه 20 اسفند 1386

بقیه از صفحه ۱

### هراس و وحشت ...

سازمانیابی مبارزات کارگری بود. چهره جهانی محود صالحی و مراسمهای اول ماه مه، اعتصاب شرکت واحد و قطعنامه کارگران هفت تپه از نمونه های این دوره است.

اکنون و 4 سال پس از کشتار کارگران در کرمان، رژیم و دولت نظامی احمدی نژاد کارگران سنجند در اول ماه 86 را به زیرشلاق گرفت تا مگر اول ماه امسال را مصونیت بخشد. 4 سال اخیر، از به گلوله بستن تا شلاق زدن کارگران، از سالهای پر تب و تاب جنبش کارگری در ایران بود که با وجود از خود گذشتگی و تلاش فعالین آن، با وجود جهانی شدن چهره هایی از آن، هنوز نتوانسته به آن حلقه اصلی دست یابد که بستری برای فراگیر شدن، ظرفی برای رساتر کردن صدای کارگران در جامعه و پایه ای برای اعمال قدرت اجتماعی در مقابل سرمایه باشد. کشتار و شلاق کارگران تلاش برای ایجاد تشکلهای توده ای - طبقاتی کارگران را صد چندان میکند، این آن عاملی است که سرمایه را دچار هراس و وحشت میکند. \*

در مجالس بدست نمی آید. کسب قدرت برای رویارویی قدرت مندانه با سیاست های ضد انقلابی، تنها در عرصه ی مبارزه ی طبقاتی- در عمل و نظر- به دست خواهد آمد. مسلم است که نقطه ی عزیمت پراتیک آگاهانه با تکیه بر تجارب تاریخی و شرایط کنونی جهان است و در این رابطه اندیشه و تئوری های علمی اندیشمندان بزرگ جهان و به ویژه بزرگ ترین متفکر هزاره ی دوم میلادی *کارل مارکس*، هم چنین تأثیرگذارترین رساله ی سیاسی قرن بیستم "مانیفست کمونیست" چراغ راهنمای ماست.

4- در شرایط مشخص جامعه ی ما، تلفیق سرمایه های تجاری با ملیتاریسم و حضور پررنگ نظامیان و نیروهای امنیتی در عرصه ی سیاسی، زمینه های مادی روبنای فاشیسم را ناگزیر می سازد.

5- پس در روند اوضاع کنونی پاسخ همه ی جنبش های اعتراضی جامعه، جز با بربریت کامل و روبرو نخواهد بود. توتالیتاریسم کنونی یکی از نشانه های بارز آن است.

6- رکورد تورمی، رشد شتابنده و چهار نعل تورم، ورشکستگی صنایع، فرار سرمایه ها، سایه ی شوم جنگ بر فراز جامعه، تشدید تحریم ها که کمر توده های ستمدیده و محروم را خواهد شکست، بیکارسازی های گسترده

در نتیجه ی "خصوصی سازی" و "طرح تعدیل ساختاری"، اجرائی شدن اصل 44 قانون اساسی، گسترش دامنه ی فقر، بیماری ها، تن فروشی، استثمار بی رحمانه ی زنان و کودکان، افزایش کودکان کار و خیابانی، اعتیاد و صدها معضل و نارسائی اجتماعی دیگر که هر روز و هر ساعت به وسیله ی نظام تولیدی سرمایه داری تولید و در مقیاسی گسترده تر باز تولید می شود، فساد و تعفن دستگاه های دولتی و حکومت، ناتوانی حاکمیت در حل این معضلات، یک سوی نیروهای متخاصم اجتماعی را پوسانده و پوک کرده است. اگر طبقه ی کارگر با کمک زحمت کشان و دیگر نیروهای اجتماعی انقلابی، آمادگی دفع فساد و پوکی را نداشته و نیابند ای بسا که جامعه در حالت پوسیدگی تا سالیان دراز باقی بماند.

تنها راه خروج سرمایه داری جهانی از بن بست بحران ساختاری کنونی دست یازی به فاشیسم و بربریت تام و تمام است و تنها راه برون رفت جهان و بشریت از شرایط کنونی سوسیالیسم؛ با اقدام انقلابی نیروهای محرکه و محقق آن، طبقه ی کارگر است.

\* تخت پروگرس، موجودی افسانه ای که به شکار انسان ها می پرداخت و آن ها را بر تخت مخصوص خود می خواباند، اگر صید بلندتر از تخت بود، دست و پای آنان را می برید تا قد آن ها به اندازه تخت شود، اگر کوچک تر از تخت بودند آن ها را از دو سو می کشید تا به اندازه ی تخت شود. \*

5 خرداد 1386

پایان

## مراسم ششم مارس (روز فراخوان بین المللی در دفاع از کارگران ایران) برگزار شد

## برپائی مراسم هشت مارس در شهرهای ایران

## 8 مارس روز جهانی زن را به همه زنان و انسانیهای آزادیخواه تبریک می گویم!!!

روز جمعه 17 اسفند ماه، شماری از فعالین کارگری مراسم گلگشتی به منظور حمایت از فراخوان بین المللی (ششم مارس) در دفاع از کارگران ایران ترتیب دادند. فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (ITF) و کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری جهان (ITUC) به دلیل بازداشت منصور اسانلو و محمود صالحی در اقدامی مشترک و ضد سرمایه دارانه روز ششم مارس (16 اسفند) را به عنوان روز همبستگی جهانی با کارگران ایران اعلام کردند و به حمایت این فراخوان در بیش از چهل کشور جهان مراسم اعتراضی، برگزار شد.

در گلگشت تهران، شماری از فعالین زنان و فعالین کارگری حضور داشتند. تنی چند از شرکت کنندگان در اعتراض به بازداشت محمود صالحی و منصور اسانلو و سایر کارگران زندانی سخنرانی کرده و خواهان آزادی هرچه سریعتر و بی قید و شرط کارگران دستگیر شده و کلیه فعالین اجتماعی زندانی گشتند. برخی از سخنرانان ضمن بر شمردن مطالبات کارگران ایران، همچنین مطالبی در گرامیداشت روز جهانی زن بیان داشتند.

عده ای از شرکت کنندگان پلاکارد هایی با شعارهایی در دفاع از طبقه کارگر و همچنین گرامیداشت روز جهانی زن در دست داشتند. برخی از شعارها عبارت بودند از:

« اسانلو و صالحی آزاد باید گردند- به اعتراض علیه حکم شلاق به کارگران ببینید- ما خواهان آزادی تمام فعالین کارگری، دانشجویی، معلمان، زنان و کلیه فعالین اجتماعی از زندان هستیم- تشکل کارگری امر خود کارگران است- تشکل کارگری حق مسلم کارگران است- پیش به سوی برگزاری هرچه با شکوه تر اول ماه مه- این مراسم تا حدود ساعت 12 ظهر ادامه داشت و با تاکید بر گرامیداشت روز جهانی زن و با خواندن سرود انترناسیونال به پایان رسید. \*

شورای همکاری تشکلها و فعالین کارگری  
20/12/1386  
shorayehamkari@gmail.com

امسال مراسم بزرگداشت هشت مارس در شهرهای مختلف ایران برپا شد. خلاصه ای از گزارش های مراسم مختلف به نقل از سایت خبری پیام را در زیر می خوانید:

در تهران مراسمی از سوی کانون دفاع از حقوق زنان و کودکان در محلی که با پلاکاردهای برابری حقوق، برابری دستمزد زنان کارگر، و شعارهای رفاهی تزئین شده بود برگزار گردید و در پایان قطعنامه ای شامل با خواستهای برابری طلبانه و رفاهی خوانده شد.

در شهرهای کردستان از جمله سنندج، مریوان، بوکان و بانه نیز، مراسم های بزرگداشت روز زن با حضور مردم آزادی خواه، خانواده ها، فعالین جنبشهای کارگری، دانشجویی و زنان بر پا گردید.

در روز جمعه 16 اسفند در سنندج، در منطقه کانی شفا، به دعوت «کمیته هماهنگی» و «کمیته دفاع از محمود صالحی» مراسمی با حضور 300 نفر در محلی که به پلاکاردهایی علیه آپارتاید جنسی و برای برابری حقوق انسانی مزین شده بود، برپا شد. در ادامه مراسم قطعنامه ای در مورد 8 مارس و بیانیه 6 مارس (روز فراخوان بین المللی در دفاع از کارگران ایران) خوانده شد. این گردهمایی با شعار برای اتحاد کارگران جهان پایان یافت.

در همین روز در بوکان بزرگداشت 8 مارس همراه با گردهمایی به مناسبت 6 مارس در خارج از شهر برگزار شد و با قرائت قطعنامه ئی پایان یافت. در این روز تراکت های مربوط به 8 مارس و 6 مارس در بیشتر مناطق شهر پخش شد.

در همین روز در شهر مریوان در کنار دریاچه زریبار صدها نفر از مردم با حمل پلاکارد و سر دادن شعار گرد هم آمدند، و در پایان در حالی که لباس شخصی ها و ماموران امنیتی در اطراف محل حاضر بودند، قطعنامه ای خوانده شد.

در روز شنبه 18 اسفند در منطقه ای در نزدیکی شهر بانه، که به پلاکاردهائی مزین شده بود، دهها نفر گرد هم آمدند و روز زن را گرامی داشتند. این مراسم نیز، که با ایراد سخنرانی همراه بود، با قرائت قطعنامه ای به پایان رسید. \*

گرامی می دارم، 8 مارس، روز جهانی زن را. هشت مارس برای انسان های شریف و آگاه، یاد آور مبارزات زنان کارگر نساجی است، که برای به دست آوردن حقوق و منزلت اجتماعی برابر در سال 1907 در شهر نیویورک اقدام به راهپیمایی کردند. همان طور که می دانیم این مبارزات در روند خویش، منجر به دستیابی زنان به بسیاری از حقوق اجتماعی در سطح جهان شد. اما امروز در ایران در شرایطی هشت مارس جشن می گیریم که زنان این سرزمین از ابتدایی ترین حقوق و استانداردهای بین المللی محرومند. نظام سرمایه داری در کشورهایی چون ایران شدیداً به نیروی کار ارزان که عمدتاً زنان و سپس کودکان را شامل می شود، دل بسته است.

گذشته از این، زنان در ایران از سلطه ی مرد سالارانه و تبعیض جنسی نیز رنج می برند که در جای خود ستم مضاعفی را بر زنان تحمیل می کند. بنابراین زنان، در کشورهایی چون ایران، به ناچار در دو جبهه می جنگند: 1- مبارزه با نظام انسان ستیز سرمایه داری- 2- مبارزه با سلطه ی مرد سالارانه و آپارتاید جنسی که در اعماق جامعه ی ما هم چنان نفوذ خود را بر فرهنگ، رفتار و نگرش مردان و بعضاً زنان حفظ کرده است. امروز زنان آگاه و مبارز این سرزمین، هم صدا با دیگر خواهران خود در دیگر نقاط جهان، برای رفع هر گونه ستم طبقاتی و نابرابری های اجتماعی، مبارزات برحق خود را پیش می برند. اما مبارزه برای رهایی زنان تنها امر زنان نیست، این وظیفه همه انسانیهای آزاده است که دوش بدوش زنان برای هر چه تودهای تر کردن این جنبش برای به میدان آوردن زنان کارگر و زحمتکش تلاش کنند. باید برای اتحاد جنبش زنان با جنبش کارگری تلاش کنیم.

درود بر زنانی که در راه احقاق حقوق انسانی خویش در برابر ستم سرمایه داری و سلطه ی ارتجاعی مرد سالارانه ایستادگی و مبارزه ی سراسری خویش را پیش می برند. \*

محمود صالحی- زندان مرکزی شهر سنندج

تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۸۶ برابر با ۴ مارس ۲۰۰۸

احکام بیدادگاه سقر علیه فعالان کارگری لغو باید گردد!

## توضیحی درباره فحاشی مرتضی افشاری

در «به پیش!» شماره قبل (16 اسفند، 6 مارس)، درباره واقعه تکان دهنده شلاق زدن رفقا صدیق امجدی، حبیب الله کلکانی و فارس گویلیان در سندانج به جرم شرکت در مراسم اول مه، علاوه بر اطلاعات اتحاد سوسیالیستی کارگری، مقاله کوتاهی از ایرج آذرین هم درج شده بود («نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم!»). در واکنش به این مقاله، نوشته ای تحت عنوان «آقای آذرین، شاید نبخشید، اما فراموش کرده اید» با امضای آقای مرتضی افشاری (در سایت اینترنتی «اتحاد کارگری»، 9 مارس) منتشر شد که با فحاشی به نویسنده مقاله از جمله این بهتان را می زند که «ایرج آذرین (در خوش بینانه ترین برآورد ممکن) غم اثبات مسائل ایندولوژیک خود را دارد؛ نه غم کارگر شلاق خورده، زندانی، اخراج شده و گلوله باران شده را.» (پرانتر در اصل است).

در مقابل واقعه ای که قاعدتا هر فعال آگاه کارگری را وا می دارد تا کاری بکند یا چیزی بگوید که تأثیر این حمله کثیف رژیم بر طبقه کارگر را به سهم خود کاهش دهد، واقعا چه چیزی باعث می شود آقای مرتضی افشاری انگشت اتهامش را به سوی ایرج آذرین دراز کند؟ توضیح مرتضی افشاری این است که چون مقاله مورد بحث از منصور اسالو اسمی نیاورده، پس «آذرین سندیکای کارگران شرکت واحد و منصور اسالو را از صف فعالین جنبش کارگری حذف کرده است!!!» (علامات تعجب در اصل است.) و این را نشانه باور نداشتن نویسنده به «ایجاد اتحاد و همبستگی بیشتر در صفوف طبقه کارگر» می شمارد و نتیجه می گیرد که پس آذرین به «خواست اغلب قریب به اتفاق فعالین کارگری و از جمله کارگران شلاق خورده» اعتقادی ندارد.

اینکه چنین حرفی بهانه است را هر خواننده آشنا به زیر و بم تجزیه و تحلیل ما از روند شکل گرفتن سندیکای شرکت واحد می داند؛ و خوانندگان نا آشنا نیز در همان شماره «به پیش!» بازتاب برخورد ما به سندیکای کارگران واحد را می توانستند ببینند. اینها را مرتضی افشاری هم می داند، و کارکرد این

نوشته، همانطور که در ادامه به اختصار توضیح می دهیم، همین است که با توسل به بهانه ای دروغین و تخریب شخصیت یکی از رفقای ما، ما را تحریک کند.

در هفت هشت سال گذشته، آقای مرتضی افشاری با ما در مورد معضلات جنبش کارگری اختلاف نظر داشته اند. کم و کیف این اختلاف نظرها را تا یکی دو سال پیش در اظهار نظرهای ما در مورد «بنیاد کار»، که مرتضی افشاری هم عضوش بود، می توان مرور کرد. (بطور نمونه، نگاه کنید به: رضا مقدم، «معیار تفکیک گرایشات جنبش کارگری، دیروز و امروز - پاسخی به انتقاد مرتضی افشاری»، بارو، شماره 19 و 20، شهریور و مهر 1382). وجود چنین اختلاف نظرهایی در میان فعالان جنبش کارگری طبیعی است، و مشخصا در این مورد، به نظر ما، اختلاف نظرها بازتاب اهداف و شیوه های مختلف دو گرایش راست و چپ در جنبش کارگری ایران بود. «بنیاد کار» در آن دوره از فعالیت های «هیأت مؤسسان سندیکای کارگری» در داخل کشور حمایت می کرد که نقشه های خود را به سیاست

احزاب جبهه دوم خرداد گره زده بود. با نزول جبهه دوم خرداد، «هیأت مؤسسان» نیز دچار بی خطی و چند دستگی شد. موازی با این تحول، «بنیاد کار» نیز (حال تحت تأثیر این تحول یا به دلایلی دیگر) اعلام انحلال کرد. از این پس، فعالیت آقای مرتضی افشاری با عده ای از همفکران خود در خارج کشور بوده است که گاه به گاه بیانییه هایی می دهند.

این جمع همفکر مرتضی افشاری اکنون بازتاب هیچ واقعیتهایی در هیچ گرایش موجود در جنبش کارگری ایران نیست؛ و هیچ چیز جز همان امضاء کنندگان بیانییه هایش را نمایندگی نمی کند. بیانات نامنسجم برخی همفکران ایشان در توجیه رابطه فعالین کارگری برای دریافت کمک های مالی از مراکز پیش برنده سیاست امریکا، و اصرار جمعی شان بر اینکه چنین مواضعی را بنام «سوسیالیسم معاصر» چپ جلوه دهند، سطحی تر و نامنسجم تر از آن است که به کار هیچکس، حتی در جناح راست جنبش کارگری، بیاید. سرگشتگی ذاتی چنین مواضع است، به همین دلیل است که حتی ناگزیر شدند هنوز مرکب مقاله به امضای مرتضی

«به پیش!»

از سایت

اتحاد سوسیالیستی کارگری

دیدن کنید

www.wsu-iran.org